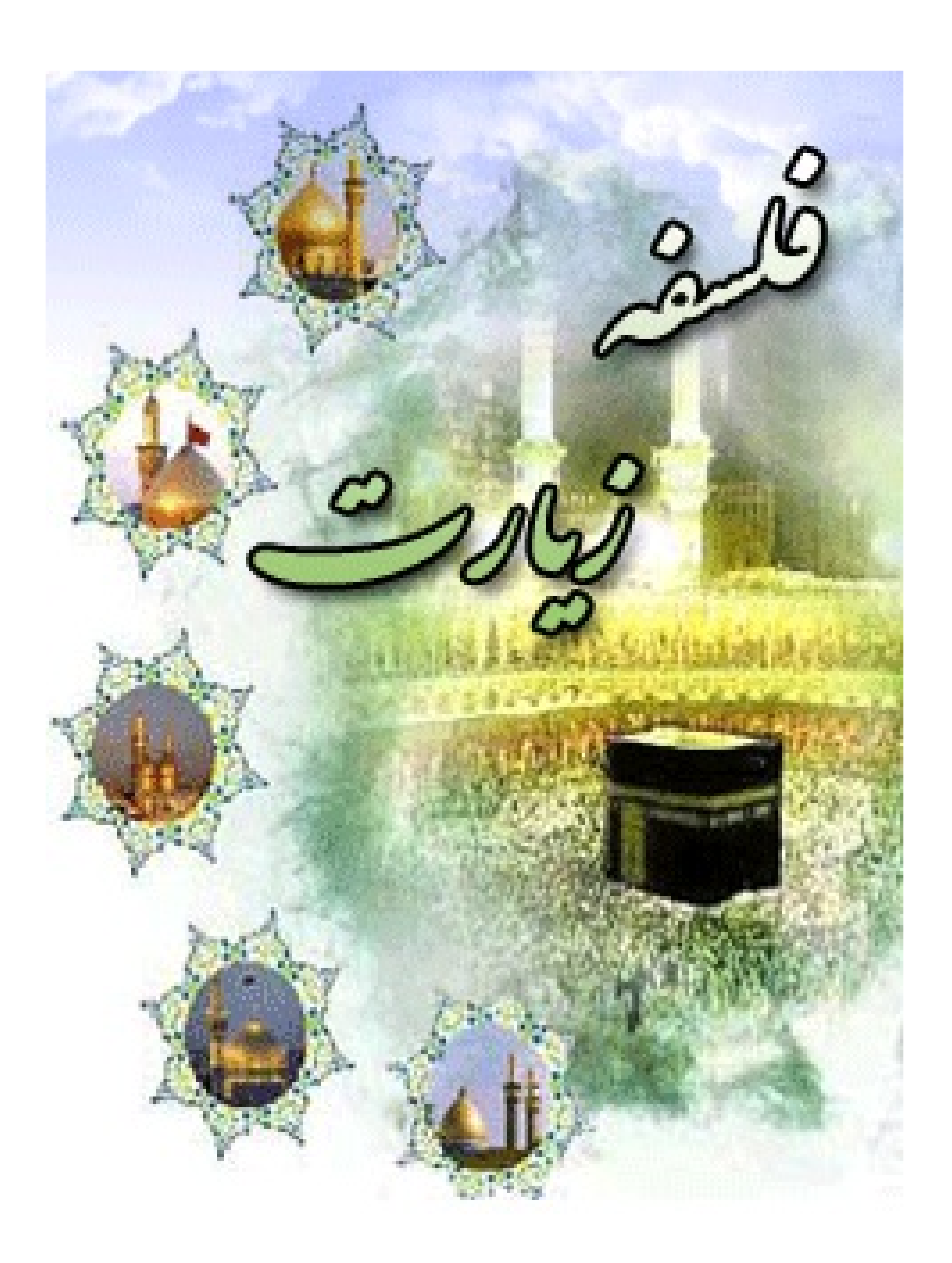

فلسفه
زیارت


بسم الله الرحمن الرحیم

فلسفه زیارت (ترجمه و شرح رساله زیاره القبور فخر رازی)

نویسنده:

احمد عابدی

ناشر چاپی:

زائر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فلسفه زیارت

مشخصات کتاب

سرشناسه : عابدی احمد، ۱۳۳۹ - ، شارح عنوان و نام پدیدآور : فلسفه زیارت ترجمه و شرح رساله (زیاره القبور) فخر رازی تالیف و تحقیق احمد عابدی مشخصات نشر : قم زائر، ۱۳۷۶. مشخصات ظاهری : ۱۳۸ ص نمونه شابک : بها:۲۵۰۰ریال یادداشت : عربی - فارسی یادداشت : کتابنامه ص ۱۳۵ - ۱۲۹؛ همچنین به صورت زیرنویس عنوان دیگر : زیاره القبور. شرح موضوع : فخر رازی محمدبن عمر، ۵۴۴؟ - ۶۰۶ق زیاره القبور -- نقد و تفسیر موضوع : گورها و گورستانها -- زیارت موضوع : زیارتگاهها شناسه افزوده : فخر رازی محمدبن عمر، ۵۴۴؟ - ۶۰۶ق زیاره القبور. شرح رده بندی کنگره : BP۲۲۶/۷ /ف ۳ز۹۰۲۱۵ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۶ شماره کتابشناسی ملی : م ۷۷-۴۰۵۹

سخن ناشر

معارف الهی و مفاهیم اخلاقی و عقیدتی اسلام ، پرورش استعدادهای درونی و ظهور و به فعلیت رسانیدن آنها در جهت کمال نهایی انسان و رسیدن به قرب الهی را منظور نظر دارد . برای شکوفایی استعدادها و نیل به کمال حقیقی ، مطالعه در امیال فطری انسان و جهت گیری کلّی آنها امری ضروری است تا انسان به خداوند متعال تقرب جوید .

هر عاملی که دل را از یاد خدا غافل و از درگاه او منحرف گرداند ، وسیله ایجاد بُعد و دوری از خداست و هر عاملی که دل را با یاد خدا آشنا و بسوی درگاه او کند ، وسیله ایجاد تقرب به خداوند متعال است . از اینرو عبادت اصیل وبالذّات ، توجّه دل بسوی

خدا است و لذا آنچه در عبادت اصل است ، توجه قلبی به ساحت قدس الهی است و تمامی اعمالی که به قصد قربت و به نیت عبادت و بندگی خدا انجام می گیرد ، همگی عبادات بالْعَرَض است ، یعنی عبادت بودن آنها بستگی به نیت وانگیزه انسان داشته و منوط به اقبال دل بسوی درگاه الهی است .

وقتی انسان به وظیفه بندگی عمل کند و به تمام معنی خود را در معلوکیّت خدا درآورد و دل را تسلیم حق کند ، در این صورت خداوند نیز او را به بندگی می پذیرد و به مقام «ولایت الهیه» نایل می سازد . حضرت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) که از قهرمانان وادی عبودیت است در مقام مناجات با حضرت ربوبی عرض می کند :

«اِلهی کَفَی بی عِزّاً أنْ أکُونَ لَکَ عَبْداً وَکَفی بی فَخْراً أنْ تَکُونَ لی رَبّاً»(۱).

«پروردگارا این عزّت برای من بس که بنده تو باشم و این افتخار برایم کافی است که تو ربّ و مالك من باشی» .

کسی که در مقام بندگی به عبادت خدا می پردازد ، در تمام مراحل زندگی و حتّی در جزئیات اعمال و رفتار نیز بر طبق رضای خدا و مطابق خواست او عمل می کند ، یعنی کلّیه اعمالی که انجام آنها موجب رضای حق است ، بجا می آورد و از اعمالی که موجب ناخشنودی اوست ، پرهیز کند . همچنین لازم است علاوه بر نیّت خالص ، شیوه عمل نیز مقبول حضرت احدیّت باشد ، تا نتایج معنوی آن عاید انسان گردد .

قرآن کریم ، سیره نبوی (صلی الله علیه وآله وسلم) و

سلوک علمی و عملی اهل بیت عصمت (علیهم السلام) برترین الگوهای دین در عمل به احکام و عبادات برای رسیدن به ملکات فاضله اخلاقی هستند . آنان به چه طریقی یاد خدا را در دل زنده نگاه داشتند تا به مقام انقطاع الی الله رسیدند ؟ و چه راهی را برای پیروان خود عنوان نمودند ؟

پاورقی

(۱) «بحار الانوار» ، ج۷۷ ، ص۴۰ .

یکی از راههای تقرّب به خداوند و تعالی روح وارتقاء نفس به مدارج عالی کمال ، زیارت مشاهد مشرفه و آرامگاه پیشوایان دین است که به مقام ولایت الهیه نایل آمدهاند .

این سلوک عملی در طی روایات عدیدهای از سوی رهبران دینی مورد تأکید قرار گرفته و ارباب فضل و کمال این احادیث نورانی را در مجموعه های مستقلی چون «کامل الزیارات» فراهم آوردهاند . همانگونه که حکماء و فلاسفه الهی نیز این سلوک عملی را با براهین عقلی مورد عداقّه قرارداده وبا تألیف وتدوین رساله های مستقل ویا بررسی آن در ضمن آثار فلسفی و عرفانی از رابطه اصیل عقل و دین وارتباط مبانی نظری و عملی معارف دینی با عقل پرده برداشته اند .

این اثر که به پیشگاه ارباب فضل تقدیم میشود ، تصنیفی از فخر رازی در باب زیارت آرامگاههای بزرگان دین است که نسخه منحصر بفرد آن به نفایس مخطوطات آستانه قدس فاطمی حضرت معصومه(علیها السلام)تعلق دارد واستاد فاضل و محترم حوزه و دانشگاه محقق ارجمند جناب حجه الاسلام والمسلمین احمد عابدی علاوه بر تصحیح و ترجمه رساله ، به شرح و توضیح آن پرداخته و دیدگاههای مختلف دانشمندان اسلامی را یادآور شده است .

توفیقات روز افزون ایشان را

از خداوند متعال خواستاریم .

در پایـان از حسن توجه و عنـایت مقام محترم تولیت حضـرت آیهالله مسـعودی خمینی و معاونت محترم آسـتانه مقـدّسه جناب آقای حسین فقیه میرزائی در نشر معارف و فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام) قدردانی میشود .

پیشگفتار

احترام به بزرگان و رهبران دین در نهاد و سرشت هر شخص متدین و آزادهای وجوددارد ، به این جهت پیش از اسلام و پس از آن همیشه قبور صالحـان و اولیـای الهی مورد توجه خـاص و زیارت مردم بوده است . و تا قرن یازدهم هجری در این مسأله هیچ اختلافی بین شیعه واهل سنّت وجود نداشته است . و هر دو کتابها و رساله هائی در این موضوع نگاشته اند .

برخی از این آثار به جنبه های نقلی مسأله پرداخته و آداب زیارت و کیفیت آن را با استناد به احادیث و آثار بیان کرده اند ، و تعـداد انگشت شـماری نیز به بحثهـای عقلی آن پرداخته و با نگاهی فیلسوفانه آنرا مورد تجزیه و تحلیل قرار دادهانـد . یکی از این آثـار رسـاله ارزشـمند «زیـاره القبور» امـام فخر الـدین رازی است . این رساله از آن جهت که مؤلّفش سـنّی مـذهب و امام المشـککین بوده و در هر مسأله عقلی دچار شک و تردیـد شـده اما در این مسأله هیـچ تردیدی به خود راه نداده و آن را مورد بحث عقلی و فلسفی قرارداده است از اهمیت ویژه ای برخوردار است .

در قرن یازدهم هجری محمـد بن عبد الوهاب پدید آمد و در شک و تردید گوی سـبقت را از فخر رازی ربوده و این مسأله را مورد انکار قرار داد ،

وتصور نمود که زیارت قبور از اختصاصات شیعیان است . شاید اگر او این رساله را که از دانشمندان بزرگ خودشان است دیده بود گرفتار این انحرافات نمی گردید .

تنها نسخه خطی این رساله در کتابخانه آستانه مقدسه حضرت ستی فاطمه معصومه سلام الله علیها ضمن مجموعه ای به شماره ۵۱۵ نگهداری می شود ، وبا تفحص زیاد نتوانستم نسخه دیگری از آن بدست آورم ، به همین جهت آن را بر اساس تنها نسخه موجود که از نفائس مخطوطات این کتابخانه است تصحیح و ترجمه و شرح نموده و به محضر انور ولیّ نعمت خود دختر باب الحوائج الی الله سلام الله علیهما تقدیم می دارم .

در اینجا برخود لازم می دانم از زحمات و همکاری مدیریت محترم امور فرهنگی آستانه مقدسه برادر بزرگوارم حجه الاسلام والمسلمین حاج آقای عباسی ، ونیز مسئول محترم کتابخانه حجه الاسلام والمسلمین حاج آقا احمدیان در تهیه نسخه و چاپ و نشر این کتاب تشکر و قدردانی نمایم .

احمد عابدی

محرم الحرام ۱۴۱۸

هذِهِ رِسالَهُ «زِیارَهِ الْقُبُورِ» للإمامِ فَخْرِ الدّینِ الرازیّ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ وَبِهِ نَسْتَعینُ

قالَ الإمامُ الرّازی (قدس سره) :

هذِهِ رِسالهُ فی فَوایِدِ زِیارَهِ الْقُبُورِ ، مُشْتَمِلَهٌ عَلی أرْبَعَهِ فُصُول .

الفَصْلُ الأوَّلُ

فی بَراهینِ إثْباتِ النَّفْسِ النّاطِقَهِ ، وَهِیَ عَشَرَهٌ

الأوّلُ : الشَّخْصُ مِنْ حَیْثُ هُوَ هُوَ باق ، وَلاشیءَ مِنْ أجْزاءِ الْبَدَنِ بِباق، بِدَلیلِ أنَّ الْبَدَنَ یَتَوَلَّدُ مِنَ الْمَنِیِّ وَدَم الطَمْثِ ، وَهُما حارّانِ رَطْبانِ. وَالْحَرارَهُ إذا اجْتَمَعَتْ مَعَ الرُّطُوبَهِ تَحَلَّلَتْ مِنْهُ أجْزاؤُهُ ، فِلِهذا احْتاجَ الْبَدَنُ إلَی الْغَذاءِ لِیَقُومَ بَدَلَ ما یَتَحَلَّلُ وَقْتاً فَوَقْتاً . فَأجْزاءُ الْبَدَنِ غَیْرُ باقِیَه . یُنْتِجُ مِنَ الشَکْلِ الثانی :

أنَّ الشَخْصَ مِنْ حَيْثُ هُوَ هُوَ غَيْرُ الْبَدَنِ .

الثانى : قَدْ يَعْلَمُ نَفْسَهُ حالَهَ كَوْنِهِ غافِلاً عَنْ جَميعِ الأجْسامِ ، خُصوصاً عَنْ بَدَنِهِ . وَالْمَعْلُومُ غَيْرُ مالَيْسَ بِمَعْلُوم .

الثالِثُ : القُوَّهُ الْعاقِلَهُ أعْنِى النَفْسَ الناطِقَهَ تَكْمُلُ بَعْدَ الأرْبَعينَ ، وَجُمْلَهُ الْبَدَنِ تَضْعَفُ بَعْدَ الأرْبَعينَ ، فَالْقُوَّهُ العاقِلَهُ غَيْرُ بَدَنِيَّه .

الرابِعُ : الأفْكارُ وَالأنْظارُ تُوْجِبُ الْحَرارَهَ وَالْيُبُوسَهَ ، وَهُما مُفْسِدانِ لِلْبَدَنِ ، وَالأفْكارُ أسبابٌ لِحُصُولِ الْعُلُومِ الْكَسْبِيَّهِ ، وَهِىَ سَبَبُ كَمالِ النَّفْسِ . فالنَّفْسُ غَيْرُ الْبَدَنِ .

الخامِسُ : النَّفْسُ تُدْرِكُ وَتَسْتَحْضِرُ صُوَرَ الْجِبالِ وَالْبِحارِ ، وَهذِهِ الصُوَرُ لابُدَّ لَها مِنْ مَحَلٍّ تَرْتَسِمُ فيهِ ، وَيَمْتَنِعُ أنْ يَكُونَ ذلِكَ الْمَحَلُّ جِسْمانِيّاً ، لأنَّ الْعَظيمَ لا يَقْبَلُهُ الصَغيرُ . فَوَجَبَ أنْ لا تَكُونَ النَفْسُ جِسْماً وَلا جِسْمانِيّاً .

السادِسُ : كُلُّ جِسْم إذا قَبِلَ صُورَهً وَشَكْلاً لا تَقْبَلُ مَعَهُ صُورَهً اُخْرى، وَالنَّفْسُ إذا قَبِلَتْ صُورَهً صارَتْ سَبَباً لإسْتِعْدادِ قَبُولِ صُوَر اُخْرى بِسُهُولَه . فَالنَّفْسُ لَيسَتْ بِجِسْم .

السابِعُ : الإنْسانُ يُضيفُ جَميعَ أعْضائِه إلى نَفْسِهِ ، فَيَقُولُ : قَلْبى وَدَماغى وَبَدَنى ، وَالْمُضافُ إلَيْهِ غَيْرُ الْمُضافِ . فَهِىَ مُغايِرَهٌ لِلْبَدَنِ وَأعْضائِه .

الثامِنُ : لَوْ كانَ مَحَلَّ الحَياهِ وَالْعِلْم وَالْقُدْرَهِ هُوَ الْجِسْمُ لَكانَ أنْ يَكُونَ لِكُلِّ واحِد مِنْ الأجْزاءِ حياهٌ وَعِلْمٌ وَقُدْرَهٌ ، فَيَلْزَمُ أنْ لا يَكُونَ الإنْسانُ الْواحِدُ واحِداً ، بَلْ أحْياءً وَعُلَماءً وَقادِرينَ . وَذلِكَ باطِلٌ مَرْدُودٌ . وَعَلى هذا التَّقْديرِ يَصِحُّ اتّصافُ أحَدِ الْجُزْئينِ بِالْعِلْمِ وَالآخَرِ بِالْجَهْلِ . فَيَلْزَمُ كَوْنُ الإنْسانِ الْواحِدِ عالِماً جاهِلاً بِشَىْء واحِد مَعَاً ، أوْ يَقُومُ بِكُلِّ الأجْزاءِ عِلْمٌ واحِدٌ وَقُدْرَهٌ واحِدَهٌ . فَيَلْزَمُ قِيامُ الصِفَهِ الْواحِدَهِ بِالْمَحالِّ الْكَثيرَهِ ، وَهُوَ مُحالٌ . فَثَبَتَ أنَّ مَحَلَّ هذِهِ الصِفاتِ لَيْسَ هُوَ الْجِسْمُ .

التاسِعُ : كُلُّ

ماهُوَ سَبَبٌ لِكَمالِ النَّفْسِ فَهُوَ مُوجِبٌ لِنُقْصانِ الْبَدَنِ ، مِثْلُ الرياضَهِ ، فَإِنَّها تُفيدُ كَمالَ النَّفْسِ وَضَعْفَ الْبَدَنِ ، وَكَمَثَلِ النَوْم فَإنَّ عِنْدَهُ يَتَعَطَّلُ الْبَدَنُ وَتَطَّلِعُ النَفْسُ الطاهِرَهُ عَلَى الْغَيْبِ . وَكُلُّ ماهُوَ سَبَبٌ لِكَمالِ الْبَدَنِ فَهُوَ مُوجِبٌ لِنُقْصانِ النَفْسِ ، كَالأَكْلِ الْكَثيرِ ، فَإِنَّهُ

يُقَوّى الْبَدَنَ وَيَمْنَعُ النَّفْسَ عَنِ الْفَهْمِ ، كَما قالَ أفْلاطُونُ : «الْبِطْنَهُ تُذْهِبُ الْفِطْنَهَ» .

العاشِرُ : اللهُ تَعالى فَرْدٌ فَالْعِلْمُ بِهِ فَرْدٌ ، فَالْعالِمُ بِهِ فَرْدٌ . وَكُلُّ جِسْمٍ لَيْسَ بِفَرْد ، فَالْعالِمُ بِاللهِ وَبِما هُوَ فَرْدٌ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلا حالٍّ فيهِ .

الفصل الثانى

النَّفْسُ عالِمَهٌ بِالْجُزْئيّاتِ ، لأَنَّهُ يَصِحُّ أنْ يُقالَ : هذا الشَّخْصُ إنْسانٌ ، وَصاحِبُ هذا التَّصْديقِ أنَّما يَحْكُمُ عِنْدَ تَصَوُّرِ الطَّرَفَيْنِ ، فَهُوَ عالِمٌ بِالْجُزْئيِّ وَالْكُلّي .

فَإنْ قيلَ : لِمَ لا يَجُوزُ أنْ يُقالَ إدْراكُ النَّفْسِ لِلْجُزْئيّاتِ يَتَوَقَّفُ عَلى سَلامَهِ هذِهِ الآلاتِ الْجَسَدانِيَّهِ ؟

قُلْنا: إدْراكاتُها حاصِلَهٌ عِنْدَ النَوْمِ، مَعَ أنَّ الْمَشاعِرَ الْجِسْمانِيَّهَ مُعَطَّلَهٌ.

الفَصْلُ الثالِثُ

فِى بَقاء النَّفْسِ مَعَ هَلاكِ الْبَدَنِ

وَذلِكَ لأَنَّ النَّفْسَ جَوْهَرٌ مُغايِرٌ لِلْبَدَنِ ، وَقَدْ بَيَّنّا : الأَجْزاءُ الْبَدَنِيَّهُ مُتَبَدَّلَهٌ ، مَعَ أنَّ النَّفْسَ باقِيَهٌ . فَثَبَتَ أنَّ النَّفْسَ لاحاجَهَ لَها فى ذاتِها وَلافى بَقاءِها إلى الْبَدَنِ ، فَهِىَ لا تَمُوتُ بِمَوْتِ الْبَدَنِ . وَهذا مُتَأَكِّدٌ بِنُصُوصِ الْقرآنِ ، أمّا فِى السُّعَداءِ فَكَقَوْلِهِ تَعالى : (لا تَحْسَبَنَّ الَّذينَ

قُتِلُوا فى سَبيلِ اللهِ أمْواتاً بَلْ أحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ)(١)، وَقَوْلِهِ تَعالى : (يا أيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ ارْجِعى إلى رَبِّكِ)(٢). وَأمّا فِى الأشْقِياء فَكَقَوْلِهِ تَعالى : (النّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْها غُدُوّاً وَعَشِيّاً)(٣).

الفَصْلُ الرابِعُ

فِى فَوائِدَ لِزيارَهِ الْقُبُورِ

وَهِىَ قَدْ تَعُودُ إلَى الزّائِرِ ، وَقَدْ تعُودُ إلَى الْمَزُورِ .

أمّا الْفَوائِدِ الْعائِدَهُ إلَى الزائِرِ فَثَلاثٌ :

الأَوَّلُ : أنَّ الإنْسانَ إذا شاهَدَ الْقَبْرَ يَذْكُرُ أحْوالَ الْمَيِّتِ ، وَعَلِمَ أنَّهُ كانَ فِى غُرُورِ الدُّنْيا ثُمَّ ماتَ ، وَبَقِيَتِ السَّعادَهُ وَذَهَبَتِ اللَّذّاتُ . فَيَعْرِفُ أنَّ حالَهُ تَكُونُ كَذلِكَ . فَيَصيرُ ذلِكَ زاجِراً عَنْ حُبِّ الدُّنْيا

الثانى : أنَّ الإنْسانَ يَرى مَنْ كان عالِماً زاهِداً ، وَيَرى النّاسَ يَرْغَبُونَ فِى زِيارَةِ قَبْرِهِ ، فَكَأَنَّهُ لَمْ يَمُتْ . وَمَنْ مَلِكَ الدُّنْيا بِأسْرِها إذا ماتَ فَإنَّهُ لا يَزُورُهُ أحَدٌ ، وَكَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ أصْلاً . فَيَعْلَمُ أنَّ الرَّغْبَةَ فى الدِّينِ هِىَ الَّتى أعْطَتِ الْقُرْبَ فى حَياه الدُّنْيا ، فَكَيْفَ فِى الآخِرَهِ ؟ ! وَإذا كانَ أمْرُ الدُّنْيا يُعْطِى الْبُعْدَ فِى الدُّنْيا فَكَيْفَ فِى الآخِرَهِ ؟ ! ! وَلِهذَا يَرْغَبُ الإنْسانُ فِى طَلَبِ الدينِ وَيَعْرِضُ عَنِ الدُّنْيا ، وَلِمِثْلِ هذا فَلْيَعْمَلِ الْعامِلُونَ .

الثالِثُ : أنَّ الإنْسانَ قَدْ يَعْرِفُ بِالدّلايِلِ كَوْنَ الْخَلْقِ مَقْهوُرينَ تَحْتَ قَهْرِ الرُّبُوبِيَّهِ ، لكِنَّهُ مَعَ ذلِكَ يُشاهِدُ الْمُلْكَ وَالْقُدْرَهَ وَالْمالَ وَالْجاهَ ، فَيَصيرُ هذِهِ الْمُشاهَدَهُ حِجاباً بَيْنَهُ وَبَيْنَ ما عَرِفَ مِنْ

كَوْنِ الْخَلْقِ مَقْهُورينَ تَحْتَ قَهْرِ الرُّبُوبِيَّهِ . فَإذا شاهَدَ الْمَيِّتَ طابَقَ الْحِسُّ وَالْعَقْلُ ، فَيَتأَكَّدُ تِلْكَ الْمَعارِفُ الْعَقْلِيَّهُ وَتَكْمُلُ تِلْكَ الْجَلايا .

پاورقی

(۱) آل عمران : ۳/۱۶۹ .

(۲) الفجر : ۸۹/۲۸ .

(۳) غافر : ۴۰/۴۶ .

وَأمّا الْفَوايِدُ الْعائِدَهُ إلَى الْمَزُورِ فَثَلاثٌ أيْضاً :

الأوَّلُ : أنَّ نَفْسَ الزائِرِ إذا اسْتَكْمَلَتْ عَلاقَتُها مَعَ نَفْسِ الْمَزُورِ فَإذا تَضَرَّعَ الزّائِرُ إلَى اللهِ تَعالى فَحالُ تَضَرُّعِهِ يَزُولُ عَنِ الْقَلْبِ الْحُجُبُ الْجِسْمانِيَّهُ ، وَيَتَجَلّى مِنْهُ أنْوارُ الْجَمالِ وَالْجَلالِ . فَإذا كانَتْ نَفْسُهُ قَوِيَّهَ التَّعَلُّقِ بِنَفْسِ الْمَيِّتِ يَنْعَكِسُ تِلْكَ الأنْوارُ الْفايِضَهُ إلى رُوحِ الْمَيِّتِ كَما يَنْعَكِسُ شُعاعُ الشَّمْسِ مِنَ الْماءِ إلى مَوْضِعِ مَخْصُوص مِنَ السَّقْفِ .

الثانِی : أنَّ النَفْسَ الْمفارِقَهِ إذا كانَتْ كامِلَهً صافِيَهً ثُمَّ تَعَلَّقَتْ نَفْسُ الزّائِرِ بِتِلْكَ النَّفْسِ الْقُدْسِيَّهِ صارَتِ النَفْسانِ بِمَنْزِلَهِ الْمِرآتَيْنِ الْمُقابِلَتَيْنِ، وَإذا أشْرَقَتِ الشَّمْسُ عَلَيْهِما فَيَنْعَكِسُ الشُّعاعُ مِنْ كُلِّ واحِد مَنْهُما إلَى الأُخْرى ، وَيَتَجَلّى فی كُلِّ واحِدَه مِنْهُما ما يَتَجَلّى فِی الأُخْرى . وَإلَيْهِ أشارَ قَوْلُهُ تَعالى : (وَأمّا إنْ كانَ مِنْ أصْحابِ الْيَمينِ فَسَلامٌ لَكَ مِنْ أصْحابِ الْيَمينِ)(۱).

الثالِثُ : أنَّ النَفْسَ الْمُفارِقَهَ قَدْ حَصَلَ لَها مِنَ التَجَلّی مالَمْ يَحْصُلْ لِلنَّفْسِ الْمَشْغُوْلَهِ بِالْبَدَنِ ، لأنَّ الْمَعارِفَ تَصيرُ مُنْجَلِيَهً بَعْدَ مُفارِقَهِ النَفْسِ وَالنَّفْسُ الْمقارِبَهُ قَدْ حَصَلَ لَها وَقْتَ الزِّيارَهِ حَسَبَ التَّضَرُّعِ

پاورقی

(۱) الواقعه : ۵۶/۹۰ ۹۱ .

وَالتَّوَجُّهِ مِنَ الْكَمالاتِ الْكَسْبِيَّهِ مالَمْ يَحْصُلْ لِلنَّفْسِ المفارقه . ثُمَّ إنَّ النَّفْسَ الْمُفارِقَهَ قَدْ عَرَفْتَ أنَّها عارِفَهٌ بِالْجُزْئِيّاتِ ، فَيَبْقى لَها تَعَلُّقٌ شَديدٌ مَعَ تِلْكَ الأجْزاءِ التُّرابِيَّهِ فَإذا قَرُبَ الإنسانُ الْحَیُّ مِنْ تِلْكَ الأجْزاءِ التُّرابِيَّهِ ثُمَّ صارَتِ النَّفْسانِ الْمُتَعَلَّقتانِ بِتِلْكَ الأجْزاءِ التُرابِيَّهِ ، وَيَحْصُلُ بِسَبَبِ ذلِكَ مُناسَبَهٌ ، فَيَفيضُ مِنَ الْمُفارِقَهِ عَلَى الْحَیِّ شَیْءٌ مِنَ الأنْوارِ . وَاللهُ الْهادی ، تَمّتْ .

ترجمه

متن رساله :

این رساله «زیارت قبور» امام فخر الدین رازی است

بنام خداوند رحمان رحیم واز او کمک می طلبیم

امام رازی که باطنش مقدس باد گوید :

این رسالهای است در بیان فایدههای زیارت قبور ، ودارای چهار فصل است :

فصل اول

ده برهان برای اثبات نفس ناطقه ذکر می شود

اول : هر شخصی از آن جهت که اوست باقی است . ولی هیچیک از اجزاءبدن باقی نیستند زیرا بدن از منی و خون پلیدی پدید می آید، و این دو گرم و مرطوب هستند . و هرگاه حرارت و رطوبت یک جا جمع شوند مقداری از اجزاء آن تحلیل رفته، وتبدیل به بخار می گردد. به همین جهت است که بدن احتیاج به غذا داشته تا جایگزین آنچه اندک اندک از آن تحلیل رفته است گردد . بنابر این اجزاء بدن باقی نمی مانند از این صغری و کبری طبق شکل دوم این نتیجه بدست می آید که : «شخص از آن جهت که اوست غیر از بدن است» .

دوم : گاهی انسان از همه اجسام وحتی از بدن خود غافل است ، در حالیکه علم به نفس خود دارد . وآنچه معلوم است غیر از آن چیزی است که معلوم نیست .

سوم : نیروی تعقل کننده مقصودم نفس ناطقه است پس از چهل سال کامل میگردد ، در حالیکه بدن پس از چهل سال رو به ضعف می گذارد . پس نیروی تعقل کننده غیر از بدن است .

چهارم : مطالعه و فکر سبب حرارت و یبوست بوده ، وبدن را فاسد می نمایند . در حالیکه فکر سبب بدست

آوردن علوم کسبی و کمال نفس می باشد . پس نفس غیر از بدن است .

پنجم : نفس تصویر کوهها و دریاها را درک کرده و آنها را نزد خود احضار می نماید ، واین صورتها محلّی می خواهند که در آن نقش بندند، وممکن نیست که آن محل جسمانی باشد ، زیرا جسم کوچک نمی تواند جسم بزرگ را بپذیرد . پس باید نفس ، جسم و جسمانی نباشد .

ششم : هر جسمی هرگاه شکل یا صورتی را بپذیرد نمی تواند همزمان با آن پذیرای صورت دیگری باشد . در حالیکه نفس هرگاه صورتی را بپذیرد آمادگی پیدا می کند که صورتهای دیگر را به آسانی بپذیرد ، پس نفس مادی نیست .

هفتم : انسان همه اعضای خود را به خود نسبت می دهد ، مثلاً ـ می گوید : «قلب من» ، «مغز من» ، «بدن من» ، وآنچه به او نسبت داده شده غیر از آن چیزی است که نسبت داده شده است . پس نفس چیزی غیر از بدن واعضای اوست .

هشتم : اگر جسم محلّ حیات و علم و قدرت باشد لازم میآید که برای هرکدام از اجزای او حیات و علم و قدرت باشد ، ولازم آید که

یک انسان یک انسان نبوده ، بلکه یک انسان چند حیات و چند علم و چند قدرت باشد . و این باطل و مردود است . علاوه بر آنکه لازم می آید که یک جزء انسان دارای علم و جزء دیگر دارای جهل باشد . پس لازم آید که یکانسان در آنِ واحد عالم و جاهل به یک چیز باشد. یا آنکه یک

علم و یک قدرت قوامش به تمام اجزاء باشد ، پس لازم آید که یک صفت به محلّهای زیاد قیام داشته باشد ، واین محال است . پس ثابت شد که : جسم محلّ این صفات نیست .

نهم : هر چه سبب کمال نفس است سبب ضعف بدن می باشد . مثلاً ـ ریاضت باعث کمال نفس و ضعف است ، وهمانند خواب که هنگام آن بدن تعطیل شده ولی نفسِ پاک مطلع بر غیب خواهد شد . وهرچه سبب قوت بدن باشد موجب ضعف نفس است ، مثلاً خوردن زیاد بدن را تقویت کرده ولی نفس را از فهم باز می دارد ، همانطور که افلاطون گفته است : «شکم بارگی زیرکی را از بین می برد».

دهم : خدای متعال فرد است ، وعلم به او نیز فرد است ، پس عالم به او نیز باید فرد باشد ، وهیچ چسمی فرد نیست . پس عالِم به خدا و به هر چه که فرد است جسم و حلول کننده در جسم نمی باشد .

فصل دوّم

نفس علم به جزئیات دارد

زیرا صحیح است گفته شود : «این شخص انسان است» وگوینده این کلام وقتی آنرا می گوید که دو طرف آنرا تصور کرده باشد . پس او عالم به جزئیات و کلیات است .

اگر گفته شود : چرا نمی توان گفت : ادراک جزئیات برای نفس متوقف بر سلامت آلات و وسایل بدنی است ؟

گوییم : نفس هنگام خواب نیز ادراکاتی دارد با آنکه حواس جسمانی تعطیل میباشند .

فصل سوّم

بقاء نفس پس از هلاک بدن

بازگرد» . واما درباره شقا وتمندان مثل کلام خدای متعال : «آتش ، صبحگاه و شامگاه بر آن عرضه می گردند» .

فصل چهارم

فایدههای زیارت قبور

برخی از آنها مربوط به زیارت کننده است و برخی مربوط به زیارت شده . اما فایده های مربوط به زائر سه چیز است :

اول : هرگاه انسان قبری را ببیند به یاد احوال میت افتاده و می فهمد که آن شخص قبلًا در غرور دنیا بوده سپس مرده است . وسعادت او باقی مانده ولذتهایش از بین رفته است . ومی فهمد که حال او نیز چنین است ، وهمین مانع از محبت دنیا می گردد .

دوم : انسان می بینـد هرکه عالم و زاهـد بوده مردم رغبت به زیارت او دارنـد ، گویا که اصـلاً نمرده است . اما کسـیکه مالك تمام دنیا بوده هرگاه بمیرد کسـی او را زیارت نمی کند بطوری که گویا اصلاً در دنیا نبوده است . پس می فهمد که رغبت در دین موجب قرب حتی در زندگی دنیا است تا چه رسد به آخرت ؟ ! ، و نیز وقتی کار دنیا موجب دوری در زندگی دنیا اسـت پس در آخرت چگونه خواهـد بود ؟ ! . به همین جهت انسان رغبت در طلب دین وروی گردانی از دنیا پیـدا می کنـد و «عمل کنندگان بر مثل چنین چیزی عمل کنند» .

سوم : گاهی انسان با دلیلهای متعدد می فهمد که خلق مقهور قهر ربوبی هسـتند ، ولکن در عین حال پادشاهی وقدرت ومال و مقام را مشاهده میکند . واین مشاهده حجاب بین او و آنچه که شناخته بود

که خلق مقهور قهر ربوبی هستند می گردد . اما وقتی مردهای را ببینـد حس او مطابق با عقل گشته و آن معارف عقلی تأکید شده و آن تجلّی ها کامل می گردند .

اما فایدههائی که به زیارت شده بر گشت می کند نیز سه چیز است :

اول : وقتی پیوند نفس زائر با نفس زیارت شده کامل گردد ، پس هر گاه زائر بسوی خدا تضـرّع نماید هنگام تضـرّع او حجاب های جسمانی از قلب زایل شده و انوار جمال و جلال بر آن تجلّی

می نمایـد ، ووقتی نفس او ارتباط محکمی با نفس میت پیـدا کنـد این نورهای فیضان شده به روح میت نیز منعکس می گردد همانگونه که شعاع خورشید بوسیله آب به محل خاصی از سقف منعکس می گردد.

دوم : نفس جدا شده از بدن که کامل وصاف باشد هر گاه نفس زائر با آن نفس قدسـی پیوند حاصل کند این دو نفس همانند دو آینه متقابل خواهند بود ، و هر گاه خورشید بر آنها بتابد شعاع از هر یک به دیگری منعکس می گردد ، ودر هر یک تجلّی میکنـد آنچه در دیگری تجلّی نموده است . وبه این اشاره دارد کلام خدای متعال : «واما اگر از اصـحاب یمین باشد پس درود از اصحاب یمین بر تو باد» .

سوم : نفسـی که مفـارق از بـدن است ، تجلّیهـائی بر او حاصـل شـده که برای نفس مشـغول به بـدن حاصـل نشـده است . زیرا معارف پس از مفارقت نفس از بدن بهتر تجلّی می نمایند . ونفسی که همراه بدن است هنگام زیارت به حسب تضرّع وتوجه ، کمالات کسبیه ای

بر او حاصل میشود که برای نفس مفارق از بدن حاصل نشده است .

وقبلاً دانستی که نفس مفارق عالِم به جزئیات است . پس هنوز ارتباط مستحکمی با آن اجزای خاکی برایش باقی است . پس هرگاه انسانِ زنده نزدیک آن اجزای خاکی گردد در این هنگام این دو نفس تعلّق به این اجزای خاکی پیدا خواهند کرد ، وبه این جهت مناسبتی بین این دو پدید می آید . بنابر این از آن نفس مفارق بر این نفس زنده مقداری نور فیضان می نماید .

وخدا هدایت کننده استتمام شد

شرح و تعلیقات رازی

ابو الفضل محمد بن عمر فخر الدین رازی (۵۴۳ ۶۰۶) معروف به «خطیب رازی» ، «امام فخر رازی» و «امام المشککین» از بزرگترین دانشمندان جهان اسلام بشمار میرود . وی نزد محمد بغوی و مجد الدین جیلی و کمال الدین سمنانی علوم عقلی را فراگرفته و در اکثر علوم رایج زمان خود متبحّر گردید . وی تحت تأثیر غزالی و امام الحرمین جوئینی بود . و در فقه تابع مذهب شافعی ، ودر کلام واعتقادات مسلك جبری اشعری را پای بند بود .

وی با نوشتن کتابهای زیاد و ایجاد شک و شبهه های مختلف بصورت بزرگترین مانع در برابر رشد فلسفه مطرح گردید . گرچه پیش از او غزالی با نوشتن «تهافت الفلاسفه» به مقابله با فلسفه پرداخته بود، اما فخر رازی با نوشتن «شرح اشارات» با جدیت بیشتری به این مساله پرداخت و تقریباً همه نظرات ابن سینا را مورد نقد قرار داد . بطوری که خواجه نصیر الدین طوسی در ابتدای «شرح اشارات» خود گوید : «برخی از افراد زیرک شرح او

را «جرح» نامیدهاند» .

فخر رازی صاحب سبک و روش جدیدی در تألیف بوده است ، بطوری که بسیاری از کتابهای او به عنوان کتاب درسی حوزه های علمیه قرار گرفت . او در کتابهای خود از مغلق گوئی یا رمز و دشوار نویسی به شدّت پرهیز داشت . او به خوبی می توانست مراد واقعی خود را در عبارتهای روان و گویا بیان کند ، و خواننده آن به زودی مقصود نویسنده را بدست میآورد . واین ویژگی کتابهای او را سرآمد دیگران قرار می داد . او ساده نویسی را هنر دانسته و شعار خود ساخته بود و به این جهت سلیس بودن عبارتهای او زبانزد دیگر عالمان بود . ترتیب منطقی و پیوند مباحث علمی در نوشته او ، و ارجاع به آینده یا کتابهای دیگر ندادن ، از دیگر خصوصیات و ویژگیهای تألیفات اوست.

در عین حال فراموش نکنیم که او «امام المشککین» است ، وکمتر مطلب علمی یا فلسفی بدست می آید که او با دیده تردید به آن ننگریسته باشد ، گرچه شک و تردید اگر راه رسیدن به سر منزل یقین باشد مقدس است اما باید در آن توقف ننموده و از آن گذشت ، کاری که رازی کمتر انجام داده است . فخر رازی با شک و تردیدهای خود می خواست راه سلف خود غزالی را ادامه داده و فلسفه را از بین ببرد، ولی کار او عکس خواسته اش را پدید آورد . زیرا خواجه نصیر الدین طوسی همه شبهه های او را پاسخ داد و به بهترین وجه به دفاع از فلسفه مشاء پرداخت .

گرچه اکثر کتابهای

رازی آمیخته ای از جدل و خطابه و کج فهمی و شک و تردید می باشد اما بعضی از آثار او که بیانگر نظر اصلی اوست گرایش به شک نداشته و کاملاً برهانی واستدلالی است . مثلاً کتابهای «المطالب العالیه» ، «النفس والروح» ، «زیاره القبور» از این قبیل می باشند .

بحث از نظرات فلسفی فخر رازی و مقایسه روش او با فیلسوفان دیگر و نقد و بررسی همه جانبه آن مجال دیگری را می طلبد که از حوصله این مقدمه خارج است .

تألیفات رازی

امام فخر الدین رازی حدود ۲۰۰ کتاب تألیف کرده است(۱). و تقریباً در همه علوم متداول و مرسوم زمان خود به استثنای علم حدیث کتاب نوشته است . تعدادی از کتابهای او متن درسی بوده است . و نظرات کلامی او هنوز محور تحقیقات حوزوی و دانشگاهی اهل تسنّن می باشد ، و به این جهت کتابهای او مورد توجه دانشمندان شیعه و سنی است .

برخی از تألیفات او عبارت است از :

۱ محصّل أفکار المتقدّمین والمتأخّرین .

۲ حکمه الاشراق .

۳ اساس التقویم .

۴ لوامع البینات .

۵ شرح الکلیّات .

۶ شرح الاشارات والتنبیهات .

۷ المحصول .

پاورقی

(۱) «البدایه والنهایه» ابن کثیر ، ج۱۳ ، ص۱۵ .

۸ مفاتیح الغیب یا التفسیر الکبیر .

۹ المباحث المشرقیه .

۱۰ شرح عیون الحکمه .

١١ الملخّص فى الحكمه والمنطق .

١٢ لباب الإشارات .

١٣ كتاب الأربعين فى أصول الدين .

١٤ النبوات وما يتعلّق بها .

١٥ البراهين .

١٦ المعالم فى أصول الدين .

١٧ نهايه العقول .

١٨ النفس والروح وشرح قواهما

.

۱۹ لوامع البینات .

۲۰ جامع العلوم .

۲۱ یواقیت العلوم .

۲۲ کتاب مناقب الشافعی .

۲۳ کتاب فی إبطال القیاس .

۲۴ زیاره القبور .

بسیاری از کتابهای فخر الدین رازی تاکنون چاپ نشده ، و متأسفانه برخی از آنها مفقود گردیده است . دکتر محمد صغیر حسن معصومی گوید : «اکثر کتابهای رازی تاکنون چاپ نشده وبسیاری از آنها مفقود شده است . واحتمال دارد در کتابهای خطی کتابخانه های

ایران ، مصر ، ترکیه نسخه های خطی آنها یافت شود»(۱).

برای اطلاع از شرح حال فخر رازی به منابع ذیل رجوع شود :

وفات الأعیان ، ج۴ ، ص۲۴۸ .

الوافی بالوفیات ، ج۴ ، ص۲۴۸ .

البدایه والنهایه ، ج۱۳ ، ص۶۶ .

الکامل ، ابن اثیر ، ج۱۲ ، ص۲۸۸

معجم المؤلّفین ، ج۱۱ ، ص۷۹ .

الکنی والالقاب ، ج۳ ، ص۱۳ .

روضات الجنات ، ج۸ ، ص۳۹ .

الأعلام زرکلی ، ج۶ ، ص۳۱۳ .

فخر رازی ، از اصغر داد به .

مقدمه المباحث المشرقیه .

مقدمه کتاب النفس والروح وشرح قواهما .

طبقات الشافعیه ، سبکی ، ج۵ ، ص۳۳ .

میزان الاعتدال ، ج۳ ، ص ۳۴۰ .

پاورقی

(۱) مقدمه کتاب «النفس والروح وشرح قواهما» ص۵ .

رساله زیاره القبور وصحت نسبت آن به فخر رازی

فخر رازی حدود ۲۰۰ کتاب ورساله تألیف نموده است و تعداد زیادی از آنها متأسفانه مفقود شده و در دست نیست . اما بحمد الله مهمترین آثار او محفوظ مانده و بدست ما رسیده است . یکی از آثار گرانقدر و بسیار ارزنده او رساله کم حجم ولی پر عمق و محتوای «زیاره القبور» است . آقای محمد معتصم بالله بغدادی در مقدمه محققان های که بر «المباحث المشرقیه» نوشته است

۹۳ کتـاب از تألیفات فخر رازی را نام برده است ، وسی و پنجمین تألیف او را «رساله فی زیاره القبور» قرار داده است(۱). ولی هیچ نسخهای از این رساله معرفی ننموده است .

در ماه شعبان المعظم ۱۴۱۷ق . به مخزن کتابهای خطی کتابخانه آسـتانه مقدسه حضرت ستی فاطمه معصومه سلام الله علیها در قم مراجعه کردم و ضـمن تفحص در نسـخه های نفیس آن کتابخانه ، ذیل نسخه خطی به شماره ۵۱۵ رساله «زیاره القبور» فخر رازی را یـافتم که فقـط در ۶ صـفحه بـود . و تصـویر همه صـفحات آن در این کتـاب آمـده است . پس از مراجعه به فهرسـت چنـدین کتابخانه از یافتن هرگونه نسـخه دیگری از این کتاب مأیوس شدم . اما به جهت اهمیت فوق العاده این رساله وبا اشاره برادر بزرگوارم حجه الاسـلام والمسـلمین حـاج آقای عباسـی تصـمیم به تصـحیح و ترجمه و تعلیقه بر آن گرفتم که بحمـد الله تعالی انجام شد .

پاورقی

(۱) «المباحث المشرقیه» مقدمه مصحح بر جلد اول ، ص۴۵ .

اعتبار نسخه

نسـخه خطی این رساله تاریخ اسـتنساخ ندارد ، ولی از خط و کاغذ آن حدس زده می شود که مربوط به حدود یکصد و پنجاه سال پیش باشـد . با مشاهده این نسـخه اولین سؤالی که برایم مطرح شد این بود که : به چه دلیلی می توان اثبات نموده که این نسـخه همان رساله فخر رازی است ؟ گرچه بالای صـفحه اول به صراحت آنرا به فخر رازی نسبت داده است ، اما به مراجعه به سایر تألیفات او صحّت انتساب این رساله کاملاً روشن وقطعی گردید .

فخر الدین رازی در کتاب «المطالب

العالیه» گوید : «الفصل الثامن عشر فی بیان کیفیه الانتفاع بزیاره الموتی والقبور : سألنی بعض أکابر الملوک عن هذه المسأله ، وهو الملک : «محمد بن سام بن الحسین الغوری» وکان رجلاً حسن السیره ، مرضیّ الطریقه ، شدید المیل إلی العلماء ، قوی الرغبه فی مجالسه أهل الدین والعقل . فکتبت له فیه رساله وأنا أذکر ههنا ملخّص ذلک الکلام...»(۱).

پاورقی

(۱) «المطالب العالیه» ج۷ ، ص۲۷۵ .

یعنی شاه محمد بن سام بن حسین غوری که مردی خوش سیرت ونیکو مشرب و دوستدار دانشوران وعلاقمند به معاشرت با مؤمنان وفرزانگان بود از من درخواست نمود که فایده زیارت قبور را برایش بنویسم ، برای اجابت سؤال او رساله ای نوشتم که خلاصه آنرا اینجا ذکر می کنم...» .

این عبارت فخر رازی بهترین سند بر اعتبار وانتساب نسخه موجود رساله به مؤلّف آن میباشد ، زیرا وی صریحاً می گوید من رسالهای درباره فایده زیارت قبور نوشته ام و خلاصه آنرا در اینجا (المطالب العالیه) می آورم . وآنچه را در آن کتاب ذکر کرده است خلاصه همین رساله می باشد.

علاوه بر آنکه سبک وروش عبارتها و استدلالهای این رساله با نوع استدلالهای فخر رازی در مباحث مربوط به معرفت نفس انسانی در کتابهای «المباحث المشرقیه» و «المطالب العالیه» شبیه و هماهنگ است . با مقایسه این رساله با آن دو کتاب مهم فخر رازی روشن میشود که همه اینها از یک قلم صادر شدهاند . همچنانکه استدلالهای این رساله شبیه و بلکه عین استدلالهای او در تفسیر «مفاتیح الغیب» می باشد .

بهرحال با توجه به آنچه گذشت هیچ چائی برای تردید یا شک

در صحت انتساب این رساله به فخر رازی باقی نمی ماند .

هدف از تألیف این رساله

گرچه از عبارتهای خود این رساله چیزی بدست نمی آید ، اما در «المطالب العالیه» گوید : «من این رساله را برای «محمد بن سام بن حسین غوری» نوشتم»(۱). سلطان غیاث الدین محمد بن شهاب الدین سام غوری از سلاطین خوارزمشاهی بوده است .

غور سرزمینی بین هرات و غزنه است ، وسلطان غیاث الدین محمد غوری پادشاه آنجا بوده است . وقتی فخر رازی به غور مسافرت نموده مورد استقبال سلطان غیاث الدین واقع شد و مدرسهای برای او بنا نمود. اموال افسانهای رازی توسط همین سلطان به او هدیه داده شده بود . سلطان محمد چنان تحت تأثیر رازی قرار گرفت که مذهب خود یعنی کرامیه را به توصیه او رها ساخته و به آیین شافعی درآمد . فخر رازی در سفرهای سلطان ملازم او بود و گاهی کتابی را می نوشت و به شاه هدیه می کرد ، گاهی نیز سلطان از او تقاضای کتابی نموده و رازی برای او چیزی می نگاشت(۲).

کتاب «البراهین» که به زبان فارسی و در علم کلام است برای سلطان محمد غیاث الدین بن سام نوشته شد و همچنین رساله زیارت قبور . با این تفاوت که «البراهین» را رازی بدون تقاضای سلطان برای او نوشت اما «رساله زیارت قبور» را به درخواست سلطان به نگارش درآورد . و از اینجا معلوم می شود که این سلطان به بحثهای کلامی و عقلی علاقه و تمایل داشته است .

پاورقی

(۱) «المطالب العالیه» ج۷ ، ص۲۷۵ .

(۲) رجوع شود به «وفیات الاعیان» ج۳ ، ص۳۸۲ ; «البدایه والنهایه» ج۱۳

، ص۱۹ ; «فخر رازی» از اصغر داد به ، ص۳۵ .

اهمیت این رساله

مسأله زیارت قبور اهل بیت عصمت (علیهم السلام) و نیز قبر مؤمنان و صالحان یکی از شعائر دین مقدس اسلام است ، وآیات شریفه ای از قرآن مجید و روایات زیادی بر آن دلالت دارد که در آینده به آنها اشاره خواهیم نمود . اعتقاد به این مسأله اختصاص به شیعه نداشته و در زمان قدیم در این مسأله هیچ تفاوتی بین شیعه و سنی نبوده است ، زیرا همه مسلمانان به زیار اموات و مخصوصاً زیارت قبر سادات و اولاد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می رفته اند . همچنانکه زیارت قبر مطهر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)همچنان بعنوان شعار اصلی دین بوده و آرزوی هر زن و مرد مسلمان از سراسر جهان می باشد .

اما متأسفانه از زمان پیدایش مذهب وهابیت تبلیغات گستردهای علیه این مسأله راه اندازی شده و برخی از افراد ساده لوح و دور از عقل و منطق فریب وهابیت را خورده و گمان کردهاند این مسأله اختصاص به شیعه داشته و نادانسته آنرا مورد هجوم تبلیغات مسموم خود قرار دادهاند . جدیدترین این افتراءات کتاب سراسر افتراء و دروغ دکتر قفاری است . جهل نویسنده این کتاب به اصول اسلامی و بیگانگی او از ضوابط و معیارهای تحقیق علمی و استفاده او از سلاح

شیطانی دروغ و افتراء از سراسر کتاب نمایان است . زمانی که مسلمانان بیش از هر چیز به اتحاد نیاز دارند این نویسنده مزدور برای جلب رضایت صهیونیستهای غاصب تلاش کرده است که خشم مسلمانان را از اسرائیل دور نموده

و مـذهب اهـل بيت رسـول خـدا(صـلى الله عليه وآله وسـلم) را به عنوان مهمـترين خطر و دشـمن معرفى نمايـد و به اين وسـيله رضايت خاطر امريكا را بهمراه غضب خدا برخود خريده است .

اينان براى اصول دين واعتقادات جبرى واشعرى خود در مسأله توحيد ، و در امامت و تفسير قرآن چيزى بهتر از كتابهاى فخر رازى ندارند ، واو را امام تحقيقات خود ميدانند . وهرگز كسـى از آنان در صحّت عقايد فخر رازى شك و ترديد ننموده است . در عين حـال فخر رازى مسأله زيارت قبور را بصورت عقلى مورد بحث قرارداده وآنرا برهانى كرده است ، وانصافاً از عهـده اين بحث دقيق فلسـفى به خوبى برآمـده است . با مطالعه اين كتاب روشن مى شود كه وهابيانى كه با زيارت قبور مخالفت مى كننـد : اولاً از مسائل علمى و عقلى دور بوده و از منطق واسـتدلال آگاهى ندارنـد . ثانياً به دين و مـذهب خودشان نيز پاى بند نيسـتند زيرا فخر رازى كه از علمـاى بزرگ و بلكه مجـدّد مـذهب آنـان در ابتـداى قرن هفتم است معتقـد به زيارت قبور بوده است ، و فقط وهابيانِ تازه به دوران رسـيده با آن مخالفت مى كننـد. وثالثاً آنان نصوص دينى و روايات واسـناد تاريخى را نيز ناديده ميگيرند .

اميد است مطالعه اين رساله گامى به سوى روشن شدن حقايق دينى بر همه مؤمنان و موحدان باشد .

زيارت قبور از نظر آيات و روايات

گر چه اگر عقل بطور مستقل و قطعى بر حكم يک مسأله دلالت كند اعتماد به آن جايز بوده و نيازى به دليل ديگر نيست ولى شرع مقدس با آيات شريفه و

روایات به کمک عقل آمده و آنرا تأیید نمودهاند . در بحث زیارت قبور همچنانکه عقل بر صحت و حسن آن دلالت میکند ودر آینده بطور مفصل و مشروح بیان خواهد شد روایات زیادی نیز بر استحباب آن دلالت میکند ، وما در اینجا قسمتی از آنها را از کتابهای اهل سنت وشیعه نقل می کنیم .

علامه طباطبائی ذیل آیه شریفه : (قال الذین غلبوا علی أمرهم لنتخذنّ علیهم مسجداً)(۱) این حدیث را نقل کرده است : «قال الملک ینبغی أن نبنی هیهنا مسجداً نزوره فإنّ هؤلاء قوم مؤمنون»(۲) پادشاه گفت : سزاوار است اینجا مسجدی ساخته و آنرا زیارت کنیم .

از این آیه شریفه وروایت استفاده می شود که محل دفن افراد مؤمن و موحّد را می توان زیارت نموده و بلکه نزد قبر آنان مسجد بنا کرده و ذکر خدای متعال در آنجا نمود . و افرادی که پیشنهاد ساختن مسجد بر قبر اصحاب کهف را ذکر کرده بودند همه آنان موحّد بوده اند، همانگونه که علامه طباطبائی نیز فرموده است(۱).

پاورقی

(۱) سوره کهف ، آیه : ۲۱ .

(۲) «تفسیر المیزان» ج۱۳ ، ص۳۰۰ .

فخر رازی نیز ذیل همان آیه مربوط به اصحاب کهف گوید : «لنتّخذنّ علیهم مسجداً نعبد الله فیه ونستبقی آثار أصحاب الکهف بسبب ذلک المسجد»(۲). یعنی آنان می گفتند مسجدی نزد قبر اصحاب کهف بسازیم تا خدا را در آن عبادت کنیم و آثار اصحاب کهف را نیز بوسیله آن مسجد حفظ کنیم .

صابونی نیز در تفسیر خود شبیه این کلام را بیان کرده است(۳).

قرطبی در تفسیر خود آیه را طوری تفسیر نموده که به روشنی دلالت دارد

بر آنکه مؤمنان و موحدان واقعی در آن زمان نزد قبر اصحاب کهف مسجدی ساختند ، ولی وقتی دیده است که عقیده اهل سنت بر خلاف این آیه است برای آنکه عقیده اهل سنت را درست کند دست از ظاهر آیه شریفه برداشته و چند روایت ضعیف السند را نقل کرده که آن روایات خلاف قرآن مجید هستند اما او آن روایات را بر قرآن مجید مقدم داشته است ! !(۴) و عجیب تر آنکه خود قرطبی از ابان بن تغلب از امام جعفر بن محمد (علیهما السلام) نقل کرده است که : «کانت فاطمه بنت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) تزور قبر حمزه بن عبد المطلب کلّ جمعه وعلّمته بصخره»(۱) یعنی فاطمه دختر رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در هر جمعهای قبر حمزه را زیارت می نمود و آنرا با سنگی علامت نهاده بود .

پاورقی

(۱) «تفسیر المیزان» ج۱۳ ، ص۲۸۵ .

(۲) «التفسیر الکبیر» ج۲۱ ، ص۱۰۵ .

(۳) «صفوه التفاسیر» ج۲ ، ص۱۸۷ .

(۴) «الجامع لاحکام القرآن» ج۱۰ ، ص۳۷۹ .

آقای وهبه زحیلی گوید : «مسلمانان و پادشاه آنان تصمیم گرفتند که بر درب غار اصحاب کهف مسجدی ساخته تا آنکه مسلمانان در آن نماز خوانده و به آن مکان تبرک جویند»(۲). وی در این کلام صریحاً تبرک جستن به مکان و محلّ اصحاب کهف را مورد تایید قرارداده است . ودر جای دیگر کتاب خود گوید : «ینتفع الانسان بصحبه الاخیار ومخالطه الصلحاء و الاولیاء»(۳) انسان از همراهی نیکان و معاشرت با افراد صالح و اولیاء خدا بهره می برد ، و سپس حدیثی درباره آن نقل کرده است . ضمناً

آقای زحیلی برای تصحیح و تطبیق کلمات گذشته با مذهب وهابیان گوید : «ساختن مسجد و نماز خواندن در آنها در شرع اسلام جایز نیست و حدیثی درباره آن نقل کرده است»(۴). غافل از آنکه اگر این حدیث درست باشد تمام زائران قبور مورد لعن واقع شده اند و این حدیث نگفته است که زائران قبور در زمانهای گذشته و ادیان سابق مورد استثناء هستند بلکه تمام زائران را چه آنکه مربوط به شرع اسلام یا ادیان دیگر باشند مورد لعن قرار داده است . و در اینصورت این حدیث خلاف قرآن می باشد واعتباری نخواهد داشت زیرا قرآن مجید عمل زائران قبر در زمان های گذشته را مورد تأیید قرار داده است .

پاورقی

(۱) «الجامع لاحکام القرآن» ج۱۰ ، ص۳۸۱ ، و در بعضی از روایات آمده است که امام حسین(علیه السلام) در شام هر جمعه به زیارت قبر امام حسن(علیه السلام) می رفت «کلمات الامام الحسین(علیه السلام)» ص۶۵۱ .

(۲) «التفسیر المنیر» ج۱۵ ، ص۲۲۶ .

(۳) «التفسیر المنیر» ج۱۵ ، ص۲۲۶ .

(۴) «التفسیر المنیر» ج۱۵ ، ص۲۳۵ .

در اینجا چند روایت دیگر از طریق اهل سنت نقل می شود :

الف : مردی نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آمده و از قساوت دل شکایت نمود ، حضرت فرمود : «به قبرستان رفته واز قیامت عبرت گیر»(۱).

ب : حضرت علی (علیه السلام) هرگاه نزد قبری می رفتند می فرمود : «السلام علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین»(۲). این حدیث به خوبی بر زیارت قبور و سلام به صاحبان آنها دلالت دارد .

ج : پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نزد قبرستان رفته و

می فرمود : «السلام علیکم أیها الارواحُ الفانیه ، والأبدانُ البالیه ، والعظامُ النخره ، التی خرجت من الدنیا وهی مؤمنهٌ ، اللهم أدخل علیهم رَوحاً منک وسلاماً منی»(۳).

د : علی (علیه السلام) مجاورت قبرستان بقیع را انتخاب کرده و می فرمود : «اینان را همسایگان راستی یافتم ، بدی نمی کنند و به یاد آخرت می اندازند»(۱).

پاورقی

(۱) «کنز العمال» ج۱۵ ، ص۷۶۲ ، حدیث ۴۲۹۹۹ .

(۲) «کنز العمال» ج۱۵ ، ص۷۶۱ ، حدیث ۴۲۹۹۷ .

(۳) «کنز العمال» ج۱۵ ، ص۷۶۱ ، حدیث ۴۲۹۹۵ .

ه : عن النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) قال : «کنت نهیتُکم عن زیاره القبور ، ثمّ بدا لی ، فزوروها فإنّها ترقّ القلوب وتُدْمِعُ العینَ وتذکّر الآخرهَ ، فزوروا ولا تقولوا هُجراً»(۲) یعنی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود : من قبلاَ شما را از زیارت قبور برحذر می داشتم اما اکنون تصمیم من عوض شد (برایم بداء حاصل شد) پس آنها را زیارت کنید زیرا آنها سبب نرمی دلها شده و چشم را به گریه می اندازند و آخرت را یادآوری می کنند . پس زیارت کنید آنها را و سخنی که موجب دوری شود نگوئید .

این حدیث از جهات مختلف مورد توجه و دقت است . زیرا اولاً ـ صریحاً «بداء» را پذیرفته است و اهل سنت بر خلاف این حدیث بداء را انکار می کنند ، ثانیاً این حدث دوبار امر به زیارت قبور نموده است و امر دلالت بر وجوب ویا لاـ اقل بر استحباب دارد . واینجا ربطی به بحث امر عقیب حظر ندارد و با دقت روشن است . ثالثاً این حدیث

فوایـد مختلف زیارت قبور را بیان کرده است و چیزی که این فایـده ها را داشـته باشـد قبلاً نیز مورد نهی نمی توانـد واقع شـده باشد .

و : در بعضـی احـادیث نیز نقـل کرده انـد که عمر بن خطـاب به قبرسـتان رفته وبا مردگان صـحبت می نمود(۳)، وگرچه آنان کلامی که از امیر المؤمنین (علیه السـلام) نقل شـده است را به عمر نسـبت دادهاند(۱) امـا بهرحال این گونه احادیث دلالت بر مشروعیت زیارت قبور و خواندن زیارتنامه می نماید .

پاورقی

(۱) «کنزل العمال» ج۱۵ ، ص۷۵۹ ، حدیث ۴۲۹۸۹ .

(۲) «کنز العمال» ج۱۵ ، ص۷۶۱ ، حدیث ۴۲۹۹۸ ، در کتـاب «ذخـائر العقبی فی مناقب ذوی القربی» ص۲۸۵ ، نیز حدیثی در این موضوع نقل شده است .

(۳) «کنز العمال» ج۱۵ ، ص۷۵۱ ، حدیث ۴۲۹۷۷ .

در اینجـا توجه به این نکته نیز مهم است که مهمترین دلیل اهل سـنت بر حرمت زیارت قبور این حـدیث است : «لعن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)زائرات القبور»(۲). و این حدیث اولاً اختصاص به زنان دارد(۳)وشامل مردها نمی شود و بسیار جای تعجب و بلکه تـأسف است که حکمی که اختصـاص به زنـان دارد آنرا در مورد مردها نیز جاری کردهانـد ، وثانیاً حـدیثی که صفحه قبل نقل شد دلالت بر نسخ این حکم دارد ، وثالثاً این حدیث سند صحیح وقابل اعتماد ندارد .

ز : عن رسول الله (صـلی الله علیه وآله وسـلم) : «مَنْ زارنی بَعـدَ وفـاتی فکأنّمـا زارنی فی حیـاتی»(۴) هرکس پس از وفـاتم مرا زیارت کند گویا در زمان حیاتم مرا زیارت کرده است .

ح : عن رسول الله (صلی الله علیه وآله

وسلم) : «مَنْ وَجَدَ سعةً ولم يَفد إليّ فقد جفانی»(۵) هرکس توانائی مالی داشته باشد و به زیارت من نیاید به من جفا نموده است .

پاورقی

(۱) «کنز العمال» ج۱۵ ، ص۷۵۶ ، حدیث ۴۲۹۸۳ .

(۲) «کنز العمال» ج۱۵ ، ص۷۵۸ ، حدیث ۴۲۹۸۶ .

(۳) زیرا اولاً جمع مؤنث است وثانیاً در روایات دیگر نیز صریحاً زنان را نهی کرده مثل حدیث ۴۲۹۸۷ «کنز العمال» ، وثالثاً ابن ماجه این حدیث را در باب «النهی عن زیاره النساء القبور» نقل کرده است .

(۴) «احیاء علوم الدین» ج۱ ، ص۸۱ .

(۵) همان مدرک .

ط : عن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) : «مَنْ جاءنی زائراً لا ـ یَهُمّه إلاّ ـ زیارتی کان حقّاً علی الله سبحانه أن أکونَ له شفیعاً»(۱) هرکس به زیارت من آید وهیچ قصدی غیر از زیارت من نداشته باشد بر خدای سبحان سزاوار است که من شفیع او در روز قیامت باشم .

عزّالی پیش از آنکه به مذهب اهل بیت (علیهم السلام) مشرّف گردد از علمای بزرگ اهل سنت بوده و در آن هنگام کتاب «احیاء علوم الدین» را نوشته است وی در این کتاب گوید : «یکی از آداب حج آنست که به مدینه وزیارت قبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برود و این زیارت نامه را بخواند :

«السلامُ علیک یا رسول الله ، السلامُ علیک یا نبیّ الله ، السلام علیک یا أمینَ الله ، السلام علیک یا حبیبَ الله ، السلام علیک یا صفوهَ الله ، السلامُ علیک یا خیرهَ الله ، السلامُ علیک یا أحمدُ ، السلام علیک یا محمّد ، السلام علیک یا أبا القاسم ،

السـلامُ عليك يا ماحی ، السلامُ عليك يا عاقب ، السلام عليک يا حاشر ، السلام عليك يا بشير ، السلام عليک يا نذير ، السلام عليك يا طُهر ، السـلامُ عليک يا طاهرُ ، السلامُ عليک يا أكرمَ ولدِ آدمَ ، السلامُ عليك يا سيدَ المرسلين ، السلامُ عليك يا خاتم النبيّين ، السـلامُ عليـک يا رسولَ ربّ العالمين ، السـلامُ عليک يا قائـدَ الخيرِ ، السـلامُ عليک يا فاتـح البرّ ، السـلامُ عليک يا نبیّ الرحمهِ ، السـلامُ عليک يا هادیَ الاُمّه ، السـلامُ عليک يا قائـدَ الغرِّ المحجّلين ، السـلامُ عليک وعلى أهل بيتک الذين أذهب الله عنهم الرجسَ

پاورقی

(۱) همان مدرک .

وطهّرهم تطهيراً ، السـلامُ عليـک وعلى أصـحابک الطيبين وعلى أزواجـک الطاهرات اُمّهات المؤمنين ، جزاک الله عنّا أفضل ما جزی نبيّاً عن قومه ورسولاً ـ عن امّته ، وصـلّی عليـک کلّمـا ذکرک الـذاکرون ، وکلّما غفل عنک الغافلون ، وصـلّی عليک فی الأوّلين والآـخرين ، أفضل وأکمل وأعلی وأجلّ وأطيب وأطهر ما صـلّی علی أحـد من خلقه ، کما اسـتنقذنا بک من الضـلالهِ ، وبصّرنا بک من العمايه ، وهـدانا بک من الجهاله ، أشـهد أن لا إله إلاّ الله وحـده لا شـريک له ، وأشـهد أنّک عبده و رسوله ، وأمينه وصـفيّه ، وخيرته من خلقه ، وأشهد أنّک قد بلّغت الرساله ، وأدّيت الأمانه ، ونصحت الاُمّه ، وجاهدت عدوّک ، وهديت اُمّتک ، وعبدت ربّک حتی أتاک اليقين ، فصلّی الله عليک وعلی أهل بيتک الطيبين وسلم وشرّف وکرم وعظم» سپس بگويد : «اللهم إنّک قد قلت وقولک الحقّ : ولو أنّهم إذ ظلموا أنفسهم جاءُوک فاستغفروا

الله واستغفر لهم الرسولُ لوجدوا الله توّاباً رحيماً ، اللهم إنّا قد سمعنا قولك ، وأطعنا أمرك ، وقصدنا نبيّك ، متشفعين به إليك فى ذنوبنا ، وما أثقل ظهورنا من أوزارنا ، تائبين من زللنا ، معترفين بخطايانا وتقصيرنا ، فتب اللهم علينا ، وشفّع نبيك هذا فينا ، وارفعنا بمنزلته عندك وحقّه عليك ، اللهم اغفر للمهاجرين والأنصار ، واغفر لنا ولإخواننا الذين سبقونا بالإيمان ، اللهم لا تجعلْهُ آخِرَ العهدِ من قبر نبيّك ومن حرمك يا أرحم الراحمين» .

سپس گوید : ومستحب است هر روز به قبرستان بقیع رفته و قبر عثمان و قبر حسن بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و

جعفر بن محمد رضی الله عنهم را زیارت نماید»(۱).

آنچه نقل شد کلام امام محمد غزالی از علمای بزرگ اهل سنت بود . با دقت در کلام ابو حامد غزالی و مطالعه زیارتنامه قبور اهل بیت(علیهم السلام)که در میان شیعیان مرسوم است به خوبی روشن می شود که شیعیان سخنی غیر از کلام غزالی ندارند ، ومحتوای زیارتنامه هائی که در اعتاب مقدسه خوانده می شود شبیه همان زیارتنامه ای است که غزالی ذکر کرده است .

حکم فقهی زیارت قبور

ابو داود در سنن خود دو حدیثی درباره زیارت قبور نقل کرده است که هر دو حدیث امر به آن نمودهاند و امر دلالت بر وجوب دارد(۲)، بنابر این زیارت قبور نزد او یا واجب است یا مستحب . مخصوصاً که هیچ روایتی بر خلاف آن نقل نکرده است .

بخاری نیز عنوان باب را «زیاره القبور» قرارداده است ، وظاهر کلام او این است که در این مساله متوقف

بوده است و فتوی نداده است(۳). بنابر این حرمت یا جواز زیارت قبور را نمی توان به او نسبت داد . گرچه چون فقط احادیث جواز را نقل کرده است این قرینه است

پاورقی

(۱) «إحیاء علوم الدین» ج۱ ، ص۸۲ ۸۴ .

(۲) «صحیح سنن المصطفی(صلی الله علیه وآله وسلم)» از ابو داود ، ج۲ ، ص۷۲ .

(۳) «صحیح البخاری» ج۲ ، ص۵۴۸ ، ح۱۱۹۹ .

بر اینکه او تمایل به جواز زیارت قبور داشته است .

مسلم نیز فقط احادیث جواز زیارت قبور را نقل کرده است(۱).

نووی در شرح صحیح مسلم پس از نقل حدیثی که دلالت بر جواز زیارت قبور می نماید گوید : «این حدیث در روایت ابو العلاء بن ماهان مغربی و نیز آخر کتاب الجنائز بسیاری از اصول موجود است . و نیز ابو داود در سنن خود و نسائی و ابن ماجه آنرا نقل کردهاند و اینان ثقه هستند پس این حدیث صحیح می باشد» ، وپس از نقل حدیث دیگری گوید : «این حدیث صریح است در اینکه نهی مردها از زیارت قبور نسخ شده است بلکه اجمعوا علی أنّ زیارتها سنه لهم یعنی اجماع داریم بر اینکه زیارت قبور برای مردها سنّت است و اما زیارت قبور برای زنان اختلافی است ، برخی آنرا حرام می دانند و برخی آنرا مکروه وبعضی آنرا مباح میدانند»(۲).

ابن حزم زیارت قبور را مستحب وبلکه یک بار را واجب میداند و گوید زن و مرد در این حکم مساوی می باشند و پس از نقل چند حدیث صحیح درباره زیارت قبور گوید : تنها عمر از آن نهی کرده و حدیث آن نیز صحیح

نمی باشد(۳).

عسقلانی نیز جواز زیارت قبور را پذیرفته و پس از شرح حدیث گوید تفاوتی نمی کند که زائر مرد باشد یا زن و مزور مسلمان باشد یا ابن قدامه از فقهای بزرگ حنبلیان پس از ذکر لزوم احترام اموات مسلمانان و اینکه میّت حتی صدای پای مردم را می شنود گوید : «هیچ اختلافی بین اهل علم در مباح بودن زیارت قبور برای مردها نیست و از احمد حنبل نقل کرده است که زیارت قبور افضل از ترک آن می باشد و مستحب است هنگام زیارت قبور بگوید : «السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین ...» واستحباب قراءه سوره یس را نزد قبر والدین ودعا و استغفار بر آنها را نقل کرده است»(۲).

ونیز در کتاب الحج گوید : «زیارت قبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)مستحب است و از ابو هریره نقل کرده که پیامبر فرمود : هرکس نزد قبرم بر من سلام کند خدا روح مرا به من بر می گرداند تا جواب سلام او را بگویم . و حکایتی را از عتبی نقل کرده که عربی نزد قبر رسول خدا آمد و عرض کرد یا رسول الله آمدهام تا تو شفیع من نزد خدا باشی ، و عتبی در خواب دید که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به او فرمود به آن شخص عرب بگو خداوند او را بخشید . سپس گوید هرگاه به مسجد می رود بگوید :

پاورقی

(۱) «صحیح مسلم بشرح النووی» ج۷ ، ص۴۵ .

(۲) «شرح صحیح مسلم» از نووی ، ج۷ ، ص۴۵ .

(۳) «المحلّی بالآثار» ج۳ ، ص۳۸۸ ، مسأله ۶۰۰ .

کافر(۱).

السلام علیک أیّها

النبیّ ورحمه الله وبرکاته ، السلام علیک یا نبیّ الله وخیرته مِن خلقه ، أشهدُ أن لا إله إلّا الله وحده لا شریک له ،

پاورقی

(۱) «فتح الباری» ج۳، ص۱۱۵ .

(۲) «المغنی والشرح الکبیر» ج۲ ، ص۴۲۴ .

وأشهد أنّ محمّداً عبده و رسولهُ ، أشهد أنّک قد بلّغت رسالات ربک، ونصحت لاُمّتک ، ودعوت إلی سبیل ربّک بالحکمه والموعظه الحسنه ، وعبدتَ الله حتی اتاک الیقینُ ، فصلّی الله علیک کثیراً کما یحبّ ربّنا ویرضی ، اللهم اجزِ عنّا نبیّنا أفضل ما جزیت أحداً من النبیین والمرسلین ، وابعثه المقام المحمود الذی وعدته یغبطه به الاولون والآخرون ، اللهم صلّ علی محمّد وعلی آل محمّد ، کما صلّیت علی ابراهیم وآل ابراهیم انّک حمید مجید ، وبارک علی محمّد وعلی آل محمّد کما بارکت علی ابراهیم وآل ابراهیم إنّک حمیدٌ مجیدٌ ، اللهم إنّک قلت وقولک الحق : ولو أنّهم إذ ظلموا أنفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توّاباً رحیماً . وقد أتیتُک مستغفراً من ذنوبی ، مستشفعاً بک إلی ربّی ، فاسئلک یاربّ أن توجب لی المغفره کما أوجبتها لمن أتاه فی حیاته ، اللهم اجعله أوّل الشافعین ، وأنجح السائلین ، وأکرم الآخرین والأوّلین، برحمتک یا أرحم الراحمین .

سپس گوید : مسح وبوسیدن دیوار قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مستحب نیست»(۱). ضمناً او در اینجا نفی استحباب کرده است نه نفی جواز بنابر این مسح یا بوسیدن قبر آنحضرت نزد حنبلی ها حرام یا مکروه نبوده بلکه مباح است .

با توجه به آنچه گذشت معلوم شد که استحباب زیارت قبر رسول خدا و بلکه قبور مسلمانان از مسلّمات

و ضروریات فقه حنبلی است و این مسأله اجماعی است و اهل علم در آن هیچ اختلافی ندارند . پس وهابیانی که امروزه از زیارت قبور جلوگیری می کنند بر خلاف اجماع و خلاف فقه خودشان عمل می کنند ، والی الله المشتکی .

پاورقی

(۱) «المغنی والشرح الکبیر» ج۳ ، ص۵۸۹ ۵۹۱ .

سایر مذاهب اسلامی نیز زیارت قبور و مخصوصاً قبور اهل بیت(علیهم السلام) را مستحب می دانند(۱).

برای اطلاع بیشتر از بحثهای مربوط به زیارت قبور و مخصوصاً نظرات فقهی مختلف فقهای مذاهب اسلامی و نیز بحثهای تاریخی و حدیثی مربوط به آن خواننده محترم را به دو کتاب «الغدیر» و «الملل والنحل» ارجاع می دهیم(۲).

پاورقی

(۱) در کتاب «درر الأحادیث النبویه بالأسانید الیحیویه» ص۲۰۶ ۲۰۸ و نیز «عیون الازهار» ص۱۱۹ استحباب زیارت قبور نزد زیدیه مطرح شده است . و در فقه شیعه اثنا عشری در کتاب الطهاره در بحث از احکام میت و نیز در کتاب الحج بحث از زیارت قبور عنوان شده است که برای اطلاع از روایات اهل بیت(علیهم السلام) در این موضوع می توان به «وسائل الشیعه» چاپ مؤسّسه آل البیت ، ج۳ ، ص۲۱۰ باب ۴۴ از ابواب دفن و نیز بابهای ۵۴و۵۵و۵۶و۵۷و۵۸ از ابواب دفن و نیز ج۱۴ که کتاب الحج است از ص۳۱۹ تا ص۶۰۱ که به ابواب المزار اختصاص داشته و دارای ۱۰۶ باب و حدود ۶۰۰ روایت در این موضوع است مراجعه کرد .

(۲) علامه امینی رضوان الله علیه در کتاب ارزشمند و بی نظیر «الغدیر» جلد ۵ از ص۸۶ تا ص۲۸۰ بصورت گسترده به بحث از زیارت قبور و آداب زائر ، توسل و

تبرک به قبر پرداخته است . و در جلد دوم ص۱۶ گوید : امیر المؤمنین(علیه السلام) هر روز قبر فاطمه زهرا(علیها السلام) را زیارت می نمود و گاهی بر قبر افتاده و گریه مینمود . و در ج۲ ص۳۶۱ ثواب زیارت امام رضا(علیه السلام) را نقل کرده است . و نیز ج۳ ، ص۱۵۴ و ج۴ ، ص۸۸ مطالبی در این موضوع دارد .

آیه الله سبحانی نیز در کتاب «بحوث فی الملل والنحل» ج۴ ، از ص۱۳۶ تا ص۳۳۰ به بحث از زیارت قبور و نقد و بررسی کلمات ابن تیمیه پرداخته است و بسیار دقیق و عالمانه پاسخ سخنان او را ذکر کرده است .

ضمناً کتاب «ابن تیمیه ، حیاته ، عقائده ، موقفه من الشیعه واهل البیت(علیهم السلام)» تألیف صائب عبد الحمید از ص۱۷۹ الی ۱۸۶ به خوبی به این بحث پرداخته و نظرات ابن تیمیه را مورد نقد قرار داده است .

در اینجا لازم است به کتاب یکی از نوادگان فخر رازی که ارتباط با موضوع این رساله دارد اشاره کنیم : محمد بن محمد بن محمد بن امام فخر الدین رازی متوفی پس از ۷۷۶ معروف به «جمال الدین» از علمای بزرگ قرن هشتم می باشد ، وی در لغت و تفسیر و طب و عرفان تبحّر کامل داشته است(۱). او با لقب «اقسرائی» یا «آکسرائی» شناخته می شود. آکسرا نام یکی از محلّه های شهر استانبول در ترکیه است و به معنای کاخ سفید می باشد(۲).

جمال الدین آکسرائی از نوادگان فخر رازی و معاصر با مراد اول سلطان عثمانی بوده است . وی کتابی دارد بنام «أربعون حدیثاً» . در

این کتاب که به شرح عرفانی احادیث پرداخته است ذیل حدیث آخر به بحث از زیارت قبور پرداخته و کتاب با این جمله تمام می شود:

پاورقی

(۱) وی استاد مدرسه سلسله بوده و شرط استاد آن مدرسه این است که حافظ کتاب «صحاح» جوهری باشد .

(۲) رجوع شود به «الاعلام» زرکلی ج۷ ، ص۴۱ . آنچه که در متن کتاب آوردیم دقیق تر از چیزی است که زرکلی آورده است .

«وأفضل الزیاره للرجل زیاره قبر والدیه ویوم ینتظر الأرواح علی رأس القبور للزیاره والصدقه والدعاء والاستغفار لأنّ ذلک لهم من الاستظهار» . نسخه خطی این کتاب در ۶۴ صفحه در کتابخانه وزارت دیانت ترکیه نگهداری می شود(۱).

زیارت قبور در آثار فیلسوفان

چون رساله زیارت قبور فخر رازی به بحث فلسفی زیارت قبور پرداخته و از دید یک فیلسوف آنرا مورد بحث قرار داده است ما در اینجا به نقل کلمات تعدادی از فلاسفه بزرگ در مورد زیارت قبور می پردازیم تا به این وسیله علاوه بر کمک به فهم مقصود و مراد جدی فخر رازی میزان نو آوری و ابداعات او نیز در این رساله روشن گردد .

۱ ارسطو : ارسطو در لغت به معنای انسانی کامل فاضل است(۲). وارسطاطالیس بن نیقوماخس که در قرن چهارم پیش از میلاد می زیسته است به حق انسان کامل فلسفه مشاء است ، وی با پی ریزی فلسفه مشاء ومنطق نام خود را جاودانه تاریخ بشریت ساخت .

در تاریخ الحکماء آمده است که : «پس از مرگ ارسطو مردم شهر

پاورقی

(۱) رجوع شود به « diyanet isleri baskanligl kutuphanesierelyazmasl eserlr katalogu- ۱,۱۶۶» .

«فهرست نسخه های خطی کتابخانه وزارت دیانت ترکیه» ، ج۱ ،

ص۱۶۶ ، ش۱۷۷ .

(۲) «نزهه الارواح وروضه الافراح» معروف به تاریخ الحکماء شهرزوری ، ص۱۸۶ .

اصطاغیرا استخوانهای او را در ظرفی از مس نهاده و دفن کردند در موضعی که معروف به ارسطالیس بود ، وآنرا مجمعی ساختند که همگی در آنجا جمع می شدند ، مشورت از کارهای بزرگ و طلب استراحت و آسایش می نمودند از قبر او ، وآرام می گرفتند به استخوان او ، وهر گاه ایشان را حلّ مسأله ای از حکمت دشوار می شد می آمدند به آن موضع و می نشستند آنجا ، وشروع در مناظره مباحثه مسأله مطلوبه می نمودند ، تا آنکه مشکل روشن می گشت ، واختلاف ایشان برطرف می شد ، ومی یافته در خود که آمدن ایشان به آن موضع که استخوان آن حکیم بزرگوار بود باعث تزکیه عقول و تصحیح اذهان و تلطیف افکار ایشان میشود ، ونیز به جهت تعظیم او بعد از موت ، وتأسف بر جدائی ، این اجتماع بر سر قبر او منعقد می گشت»(۱).

فخر رازی نیز در «المطالب العالیه» دوبار داستان حضور شاگردان ارسطو را بر قبر استاد خود نقل کرده و گوید به وسیله این زیارت مشکلات علمی بر آنان حل میگردید(۲).

۲ ابن سینا : شیخ رئیس معتقد است انسانی که به زیارت قبور می رود نفس او همراه با بدن مادی است ولی صاحب قبر نفس او چون مفارق از ماده است شباهت به عقول داشته و می تواند تأثیر زیادی داشته باشد . وبه همین جهت وقتی به زیارت قبور می رویم

پاورقی

(۱) «نزهه الارواح وروضه الافراح» معروف به تاریخ الحکماء شهرزوری ، ص۱۹۰

.

(۲) «المطالب العالیه» ج۷ ، ص۱۳۱ و نیز ص۲۲۸ .

روح شخص زیارت شده تأثیر بسیار زیادی بر روح زیارت کننده می گذارد ، و خیرهای زیادی را متوجه او و ضرورهائی را از او دور می سازد ، و زائر را به مزاج بـدن و زیارت شـده را به روح مؤثّر در بـدن تشبیه می کنـد ، و روشن است که وقتی مزاج معتـدل باشـد روح معتدل تری در او حادث می شود ، و این روح چقدر بر مزاج اثر می گذارد ، و به همین جهت است که در مکانهای زیارت نفوس مردم آمادگی بیشتری برای پذیرش عقاید صحیح را دارند . واما فواید معنوی ونفسانی زیارت قبور مثل تذکّر آخرت و اعراض از دنیا پس آنها بسیار زیاد بوده و قابل مقایسه با فواید مادی آن نیست .

در اینجـا عین کلاـم ابن سـینا را نقل می کنیم : «ثمّ الغرض من الـدعاء والزیاره انّ النفوس الزائره المتصـله بالبـدن الغیر المفارقه تسـتمد من تلـک النفوس المزوره جلبَ خیر أو دفعَ ضـرّ وأذیً ، فینخرط کلّهـا فی سـلک الاسـتعداد والاسـتمداد لتلـک الصور المطلوبه . فلابدّ أنّ النفوس المزوره لمشابهتها العقولَ ومجاورتها لها تؤثّر تأثیراً عظیماً وتمد إمداداً تامّاً بحسب اختلاف الأحوال . وهی إمّا جسمانیه أو نفسانیه :

أمّا الجسمانیه فمثل مزاج البدن ، فإنّه إذا کان علی حاله معتدله فی الطبیعه والفطره فإنّه یحدث فیه الروح الذی یؤثّر فی تجاویف الدماغ ، وهو آله النفس الناطقه ، فحینئذ یکون الاستعداد والاستمداد علی أحسن ما یمکن أن یکون ، لا سیما إذا أضیف إلیها قوه النفس وشرفها . وأیضاً مثل المواضع التی تجتمع فیها أبدان

الزوّار والمزورين ، فإنّ فيها تكون الأذهان أكثر صفاءً ، والخواطر أشدّ جمعاً ، والنفوس أحسن

استعداداً كزياره بيت الله تعالى ، واجتماع العقائد على أنّه الموضع الذى يزدلف به إلى الحضره الربوبيه ويتقرّب به إلى الجهه المعدّه للآلهيه ، وفيه حكم عجيبه فى خلاص النفوس من العذاب الأدنى دون العذاب الأكبر .

وأمّا النفسانيه فمثل الإعراض عن متاع الدنيا وطيباتها واجتناب الشواغل والعوائق ، وانصراف الفكر إلى قدس الجبروت والاستدامه بشروق نور الله تعالى فى السرّ لانكشاف الغمّ المتصل بالنفس الناطقه، فهدانا الله وإيّاك إلى تخليص النفس من شوائب هذا العالم المعرض للزوال ، إنّه لما يريد قدير خبير»(۱).

ضمناً از فصل ۱۶و۱۷ نمط ۹ اشارات نیز می توان برای مسأله زیارت قبور از کلام شیخ استفاده نمود . به این تقریر که شخص زائر می تواند سرّ خود را همانند آینه ای در برابر روح شخص زیارت شده قرار دهد و کاملاً خود را فراموش کند ، در این صورت لذتهای معنوی و حقیقی در سرّ او نقش خواهد بست(۲).

۳ شیخ شهاب الدین سهروردی : وی در «حکمه الاشراق» در وصف کسانی که سیر الی الله دارند گوید : «اینان با خلوص نیت و صبر درب خانه های نور را می کوبند و فرشتگان با تحفه های ملکوتی از آنان استقبال می کنند ... خود از نور خدا بهره برده و به افراد پایین نیز بهره میرسانند»(۱). محمد شریف نظام الدین احمد بن هروی در ترجمه و شرح کلام شیخ اشراق گوید : «یعنی از آن نفوس کاملان که به آن مراتب عقلیه عروج نمودهاند انوار واشراقات بر نفوس ناقصان فایض می شود

. واز این عبارت معلوم شد که توجه به مرشد واستاد کامل در حال حیات و مات او نافع است . وتوسل به ارواح اولیا وعلمای متورّع نیز مفید است البته»(۲).

پاورقی

(۱) «رسائل ابن سینا» ، رساله سبب اجابه الدعاء وکیفیه الزیاره ، ج۱ ، ص۳۳۸ .

(۲) رجوع شود به «الاشارات والتنبیهات» با شرح خواجه نصیر ، ج۳ ، ص۳۸۶ .

وی در این عبارت صریحاً توجه به ارواح اولیاء و علماء را حتی در حال ممات آنان مفید دانسته و برای گرفتن فیض از آنان مؤثّر می داند .

۴ فخر الدین رازی : وی بهتر از هر فیلسوفی به بحث از این مسأله پرداخته و با دلیلهای دقیق آنرا برهانی نموده است ، گر چه ریشه استدلالهای او در کتابهای ابن سینا و نیز سهروردی مشاهده می شود اما بهر حال تقریر و تفسیر فخر رازی خود بسیار عالی و جای تحسین دارد .

وی برای تفسیر فلسفی زیارت قبور ابتدا این سه مقدمه را بیان کرده است :

«مقدّمه اوّل : با فنا شدن بدن روح فانی نمی شود .

مقدمه دوم : روحی که از بدن جدا شده است چون از جهتی قوی تر از روحی است که متعلق و وابسته به بدن است همه علوم و معارف را فرا می گیرد . و از طرف دیگر روح وابسته به بدن از یک جهت دیگر قوی تر از روحی است که وابسته به بدن نیست زیرا می تواند تکامل پیدا کند و علوم جدیدی را تحصیل نماید .

پاورقی

(۱) «مجموعه مصنفات شیخ اشراق» ج۲ ، ص۲۴۶ .

(۲) «انواریه» ، ص۲۳۲ .

مقدمه سوم : ارتباط روح

و بدن ارتباط عاشقانه است و پس از مرگ فوراً این ارتباط قطع نمی شود .

پس از این سه مقدمه گوید : وقتی انسان نزد قبری می رود روح زائر با آن تربت و خاک قبر ارتباط پیدا می کند ، و چون روح میت نیز با آن تربت ارتباط دارد در این هنگام این دو روح با یکدیگر ملاقات نموده و مثل دو آینه متقابل می باشند که شعاع و نور از هر کدام به دیگری سرایت می کند و علوم و اخلاق و معارف هر کدام به دیگری می رسد. به این جهت زیارت قبور هم برای زائر مفید است و هم برای زیارت شده» .

اینجا عین کلام فخر رازی را نقل می کنیم :

«الفصل الثامن عشر فی بیان کیفیه الانتفاع بزیاره الموتی والقبور : سألنی بعض أکابر الملوک عن هذه المسأله ، وهو الملک : «محمد بن سام بن الحسین الغوری» وکان رجلاً حسن السیره ، مرضیّ الطریقه ، شدید المیل إلی العلماء ، قویّ الرغبه فی مجالسه أهل الدین والعقل، فکتبت له فیه رساله ، وأنا أذکر ههنا ملخّص ذلک الکلام ، فأقول : الکلام فیه مبنیّ علی مقدمات :

المقدمه الاُولی : أنّا قد دللنا علی أنّ النفوس البشریه باقیه بعد مفارقه الأبدان .

والمقدمه الثانیه : أنّ تلک النفوس التی فارقت أبدانها أقوی من هذه النفوس المتعلقه بالأبدان من بعض الوجوه ، وهذه النفوس أقوی من تلک من وجه آخر . أمّا أنّ النفوس المفارقه أقوی من هذه النفوس من بعض الوجوه فهو : أنّ تلک النفوس لمّا فارقت أبدانها فقد زال الغطاء والوطاء وانکشف لها عالَم الغیب واسرار منازل الآخره

، فصارت العلوم التى كانت برهانيه عند التعلق بالأبدان ضروريه بعد مفارقه الأبدان . وكانت تلك النفوس الروحانيه حين كانت النفوس بدنيه كانت تحت غبار و بخار ، فلمّا زال البدن أشرقت تلك النقوش وتجلّت و تلألأت ، فحصل للنفوس المفارقه عن الأبدان بهذا الطريق نوع من الكمال .

وأمّا أنّ النفوس المتعلقه بهذه الأبدان أقوى من تلك النفوس المفارقه من وجه آخر فلأنّ آلات الكسب والطلب باقيه لهذه النفوس . فهذه النفوس بواسطه الأفكار المتلاحقه والانظار المتعاقبه تستفيد فى كلّ يوم علماً جديداً و بحثاً زائداً . وهذه الحاله غير حاصله للنفوس المفارقه .

والمقدمه الثالثه : أنّ تعلق النفوس بأبدانها تعلّق يشبه العشق الشديد، والحبّ التام ، ولهذا السبب فإنّ كلّ شىء يطلب تحصيله فى الدنيا فأنّما يطلب ليتوصل به إلى إيصال الخير والراحه آلى هذا البدن . وإذا ثبت هذا ، فإذا مات الإنسان وفارقت النفس هذا البدن فذلك الميل يبقى ، وذلك العشق لا يزول إلاّ بعد حين . وتبقى تلك النفس

عظيمه الميل إلى ذلك البدن ، عظيمه الانجذاب إليه ، لا سيما على المذهب الذى نصرناه من أنّ النفوس الناطقه مدركه للجزئيات . وأنّها تبقى موصوفه بهذا الإدراك بعد موت البدن .

وإذا عرفت هذه المقدمات فنقول : إنّ الإنسان إذا ذهب إلى قبر إنسان قوىّ النفس ، كاملِ الجوهر ، شديد التأثير ووقف هناك ساعه وتأثرت نفسه من تلك التربه حصل لنفس هذا الزائر تعلّق بتلك التربه ، وقد عرفت أنّ لنفس ذلك الميت تعلّق بتلك التربه أيضاً . فحينئذ يحصل لنفس هذا الزائر الحىّ ولنفس ذلك الإنسان الميت ملاقاه بسبب اجتماعهما على تلك التربه ، فصارت هاتان النفسان شبيهتان بمرآتين صقيلتين

کـذا والظـاهر صـيقليتين[وضـعتا بحيث ينعكس الشـعاع من كل واحـده منهما إلى الاُخرى ، فكلّ ما حصل فى نفس هـذا الزائر الحىّ من المعـارف البرهـانيه والعلوم الكسبيه والاخلاـق الفاضـله من الخضوع لله تعـالى والرضا بقضاء الله تعالى ينعكس منه نور إلى روح ذلـك الإنسـان الميت . وكـل مـا حصـل فى نفس ذلك الإنسان من العلوم المشـرفه والآثار القويه الكامله فإنّه ينعكس منها نور إلى روح هـذا الزائر الحىّ . وبهـذا الطريق تصـير تلك الزياره سـبباً لحصول المنفعه الكبرى والبهجه العظمى لروح الزائر ولروح المزور .

فهذا هو السبب الأصلى فى شرعيه الزياره ، ولا يبعد أن يحصل فيها أسرار اُخرى أدقّ وأغمض مما ذكرناه . وتمام العلم بحقايق الأشياء ليس إلاّ عند الله سبحانه وتعالى»(١).

فخر رازى در بحث از ادله سـمعى بر مغـايرت نفس و بـدن نيز گويـد : «الحجه الثالثه أنّه جرت عاده العقلاء بأنّهم يـذهبون إلى المزارات المتبرّكه ، ويصلّون ويصومون عندها ، ويدعون الله فى بعض المهمات، فيجدون آثار النفع ظاهره ونتايج القبول لائحه . يحكى أنّ أصحاب ارسطاطاليس كانوا كلّما صعبت عليهم مسأله ذهبوا اَلى قبره وبحثوا فيها، فكانت تنكشف لهم تلك المسأله . وقـد يتفق أمثـال هـذا كثيراً عنـد قبور الأكـابر من العلماء والزهاد فى زماننا ، ولولا أنّ تلك النفوس باقيه بعـد موت الأبـدان وإلاّ لكانت تلك الاستعانه بالميت الخالى عن الحس والشعور عبثاً وذلك باطل .

وممّا يقوّى ذلك هو أنّ الأحياء قد يصلّون لأجل الأموات ، وقد يتصدّقون لأجلهم ، وقد يتفق كثيراً(٢) أنّ الحىّ إذا نام عند قبر بعض الأموات فإنّه يراه فى المنام وقد يدلّه على أمر مخصوص وقد يدلّه على دفين كان هذا الحىّ غافلاً عنه ،

وقـد ینبّههه علی بعض المهمات، وکل ذلک یـدلّ علی انّ النفوس باقیه بعـد موت الجسـد ، فإنّه یکون دلیلاً علی أنّ النفس غیر الجسد»(۳).

پاورقی

(۱) «المطالب العالیه من العلم الإلهی» ج۷ ، ص۲۷۵ ۲۷۷ .

(۲) مصـحح کتـاب «المطـالب العـالیه» در پاورقی بر این عبارت گویـد : این اسـتدلال مناسب با عقل مؤلّف نیست . ولکن بهتر است گفته شود : این اعتراض مناسب با عقل مصحح نبوده و کلام رازی صحیح است و اعتراض مصحح وارد نیست .

(۳) «المطالب العالیه من العلم الإلهی» ج۷ ، ص۱۳۱ .

ودر جای دیگر گویـد : من در یک مسأله فلسـفی با یک مشـکل مواجه شـدم و پدرم را در خواب دیدم و مشـکل مرا برطرف کرد سپس گویـد : «سـمعت أنّ «الفردوسـی» الشـاعر لمّا صـنّف کتـابه المسـمّی ب «شاهنـامه» علی اسـم السـلطان محمـود بن سبکتکین ، وأنّه ما قضـی حقّه کما یجب وما راعاه کما یلیق بـذلک الکتاب ، ضاق قلب الفردوسـی ، فرآی فی المنام «رسـتم» ، فقال له : إنّک قـد مدحتنی فی هذا الکتاب کثیراً ، وأنا فی زمره الأموات فلا أقدر علی قضاء حقّک ، ولکن اذهب الی الموضـع الفلانی واحفر فیه ، فإنّک تجد فیه دفیناً فخذه . فکان الفردوسـی الشاعر یقول : إنّ رسـتم بعد موته أکثر کرماً من «محمود» حال حیاته . وأیضاً سـمعت أنّ أصحاب أرسطاطالیس کل ما]کذا والصحیح کلّما[أشکل علیهم بحث موضوع ذهبوا إلی قبره وبحثوا فی تلک المسأله ، فکانت المسأله تنفتح والإشکال یزول»(۱).

۵ امام محمد غزالی : قبلاً کلام او را از کتاب «إحیاء علوم الدین» نقل کردیم ، واز تکرار آن خودداری کرده خواننده

محترم را به آن ارجاع میدهیم . ودر کتاب «الأدب فی الدین» ضمن آداب دخول مدینه منوره گوید : «یکی از آداب مسجد النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) آنست که نزد قبر آن حضرت برود گویا که آن حضرت را می بیند و آهسته با او تکلم نماید . وابتدا به سلام نماید ... وهنگام بیرون رفتن پشت خود را به قبر نکند»(۱).

پاورقی

(۱) «المطالب العالیه من العلم الإلهی» ج۷ ، ص۲۲۸ .

۶ شیخ سید حیدر آملی : وی پس از آنکه می گوید تمام قوانین الهی مبتنی بر رعایت زمان و مکان و برادران است فرموده است : «وعند التحقیق ما وضعت صلاه الجماعه والجمعه والحج والاعیاد وزیاره الأنبیاء والرسل والأئمه (علیهم السلام) إلاّ لأجل اجتماع هذه الثلاثه ، لأنّ الصلاه فی الجماعه مثلاً مشتمله علی هذه الثلاثه ، لأنّ المکان الذی یصلون فیه الجماعه هو مکان مخصوص موسوم ببیت الله تعالی . والزمان هو الوقت المعیّن الذی لا تحصل الصلاه بدونه . والإخوان هم المسلمون المجتمعون فی هذا المکان . وإذا حصلت هذه الثلاثه فلابدّ من إجابه دعائهم وقبول طاعتهم ، وقس علی ذلک الحج والأعیاد والزیارات وجمیع العبادات»(۲).

۷ میرداماد : ایشان معتقدند که نفس ناطقه از دو جهت علاقه تدبیری با بدن دارد ، یکی از جهت ماده بدن و دیگری از جهت صورت جوهریه آن ، وبا مرگ ارتباط تدبیری روح با بدن از جهت صورت جوهری آن قطع می شود به همین جهت صورت آن بدن عوض می شود . اما ارتباط روح با ماده آن محفوظ می ماند . وبه همین جهت روح بوسیله همین بدنی که

متلاشی شده است می تواند کسب خیر نماید ، وروح زوّار هنگام زیارت قبور مثل آینه صیقلی داده شده است که نور از هر کدام به دیگری منعکس خواهد شد .

پاورقی

(۱) «الأدب فی الدین» چاپ شده همراه کتاب «المنقذ من الضلال» ص۱۷۲ .

(۲) «جامع الأسرار ومنبع الأنوار» ص۲۸۴ ، ۲۸۵ .

عبارت میرداماد چنین است : «فأمّا أمر الزیارات وإتیان قبور الأصفیاء ومراقد الصالحین والاستمداد من أرواحهم الأمریه ونفوسهم النوریه ، والاستضاءه بالإشراقات العقلیه فی مشاهدهم القدسیه فمنفرع عن أصل آخر .

وهو أنّ النفس الناطقه معدن سنخ جوهرها مدْینُ عالم العقل ، وموطن جوهر ذاتها أرض قدس الملکوت ، وسلطانها علی البدن الهیولانی بالعلاقه التدبیریه من سبیلین : أحدهما من حیث الماده الشخصیه المنحفظه البقاء بشخصیتها ، مادامت السموات والأرض . والآخر من حیث شخص الصوره الجوهریه البدنیه الکاینه الفاسده . فبالموت تبطل العلاقه التدبیریه ، بالقیاس إلی بدنها الشخصی من حیث الصوره . فأمّا علاقتها بالقیاس إلیه من حیث مادته الباقیه فی انقلابات الصور المتوارده علیها فغیر فاسده البقاء أبداً . وتلک العلاقه الباقیه من حیث الماده مرجّحه ارتجاع وکر البدن واستیناف التعلق بالصوره المماثله لهذه الصوره عند الحشر الجسدانی بإذن الله سبحانه. فإذن تلک العلاقه الباقیه بهذا البدن الشخصی من حیث الماده ملاکُ احتلاب الفیض واصطیاد الخیر بزیاره القبور وإتیان المشاهد .

ثمّ اجتماع أنفس الزائرین المشرقه بالأنوار الإلهیه والأضواء الملکوتیه له فوائد جمّه فی هذا الباب ، کالمرایا الصقیله المستنیره التی تتعاکس أشعه الأضواء منها ویتضاعف شروق الأنوار علیها ،

حیث لا تطیقها العیون العمشه الضعیفه . قال علامه المتشککین وإمامهم فی کتاب المطالب العالیه ...»(۱).

سپس کلام فخر رازی را نقل کرده است که قبلاً

آنرا ملاحظه نمودید، به همین جهت از نقل دوباره آن خودداری شد .

۷ صدر المتألّهین : ملا۔ صدرا که به حق بزرگترین فیلسوف جهان اسلام بشمار می رود ابتکارات زیادی در فلسفه دارد ، وهرکدام از آن نظرات منشأ تحول ونقطه عطفی در فلسفه اسلامی بشمار می روند . یکی از این نظرات جدید او اثبات اتحاد عاقل به معقول است . وی روز جمعه هفتم جمادی الاولی سال ۱۰۳۷ قمری از روستای کهک قم به زیارت حضرت فاطمه معصومه (علیها السلام) مشرف می شود و این مسأله برای او روشن می گردد .

وی در حاشیه کتاب اسفار گوید : «کنت حین تسویدی هذا المقام بکهک من قری قم ، فجئت إلی قم زائراً لبنت موسی بن جعفر سلام الله علیهما مستمداً منها وکان یوم جمعه فانکشف لی هذا الأمر بعون الله تعالی»(۲).

۹ ملا هادی سبزواری : صدر المتألّهین در فصل سوم باب اول سفر نفس می فرماید : «وقتی نفس از بدن مفارقت نمود گاهی آن بدن باطل و مضمحل شده و گاهی نفس یک صورتی در آن باقی می گذارد که طبیعت آن ماده را حفظ می نماید» . حاج ملا هادی سبزواری در تعلیقات خود بر اسفار گوید : «حق آنست که نفس چنین صورتی را در بدن باقی می گذارد و علت زیارت قبور نیز چیزی جز این نیست»(۱).

پاورقی

(۱) «القبسات» ص۴۵۵ ، ص۴۵۶ .

(۲) «دروس اتحاد عاقل به معقول» ، ص۱۰۸ .

وشاهدی که برای کلام این دو فیلسوف می توان آورد بدن برخی از اولیاء خداست که پس از گذشت چند قرن از وفات آنان هنوز بدنشان سالم است

مثل آنچه که درباره اصحاب کهف ، بدن مطهّر حرّ بن زیاد ریاحی ، شیخ صدوق ، علامه مجلسی و... رضوان الله تعالی علیهم نقل شده است .

۱۰ امام خمینی : ایشان در تعلیقات خود بر شـرح فصوص الحکم قیصـری می فرمایند : «استادم عارف کامل شاه آبادی مدّ ظلّه فرمود : می توان گفت پس از مرگ علاقه روح به بـدن هنوز بـاقی است زیرا بـدن خانه و محلّ نشو و نموّ آن بوده است و به همین جهت مردگان را در همین دنیا نیز می توان زنده نمود مثل داسـتان عُزیر که در قرآن مجید آمده است ، گر چه می توان ادعا نمود که زنـده کردن به معنای تمثّل به بـدن حسـی یا مثالی نیز می باشد» ، سـپس امام خمینی می فرماید : «آنچه را ایشان ابتـداءً بیـان کردنـد مرحوم میرداماد در رساله فارسـی که منسوب به ایشان است نیز اشاره نموده است ، و سـر زیارت اموات در آن نهفتـه اسـت ، وی آنگـونه کـه به . دهنم است فرمـوده : نفس دارای دو علاقه و ارتبـاط بـا بـدن است : ارتبـاطی صـوری ، وارتباطی مادی . ومرگ باعث می شود که ارتباط صوری آن قطع شود اما ارتباط مادی آن محفوظ می ماند و به همین جهت زیارت اموات تشریع شده است»(۱).

پاورقی

(۱) «الحکمه المتعالیه» معروف به اسفار ، ج۸ ، ص۴۹ .

آنچه را امام خمینی به عنوان «رساله فارسی» نقل کرده وآنرا منسوب به میرداماد دانسته است علیرغم تفحص زیاد پیدا نکردم ، واحتمال قوی آنست که همان کلام «قبسات» میرداماد باشد که در خاطر شریف ایشان

بـا رسـاله فارسـی اشـتباه شـده باشـد ومـا قبلاً ـ کلاـم قبسات را نقل کردیم . بهرحال آنچه را که امام خمینی رضوان الله علیه از میرداماد نقل کرده است آنرا قبول داشته است ولذا هیچگونه نقد یا اشکالی متوجه آن نساخته است .

ضمناً در کتابهـای عرفـان نظری نیز بحث زیارت قبور عنوان شـده و مورد تأییـد همه عرفای بزرگ است مثلاً محی الـدین ابن عربی زیارت قبر رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله وسـلم) را لازم شـمرده و گویـد ایمان بـدون آن کامل نیست(۲) . ودر جای دیگر این شعر را نقل کرده است که :

ولولا زیاره قبر النبیّ

لکنتم کسائر من قد ترا(۳)

این شعر داستانی زیبا و خواندنی دارد درباره تولیت داود بن عیسی بن موسی و مقایسه بین دو شهر مدینه منوره و مکه مکرمه ، وگوینده شعر عیسی بن عبد العزیز سعلبوس است برای اطلاع از آن به فتوحات رجوع شود(۴).

پاورقی

(۱) «تعلیقات علی شرح فصوص الحکم» ، ص۱۷۵ .

(۲) «الفتوحات المکیه» ج۱۱ ، ص۲۳۰ ، باب ۷۲ .

(۳) همان مدرک ص۲۴۱ .

(۴) همان مدرک از ص۲۳۲ الی ۲۴۶ .

تعلیقات بررساله «زیارت قبور»

الفصل الأوّل : فی ...

فخر رازی عنوان این فصـل را «برهانهـای اثبـات نفس ناطقه» قرار داده است . ظاهر این عنوان آنست که تنها می خواهـد اثبات نفس ناطقه نمایـد ، ولکن با توجه به آنکه تمام برهان هائی که در این فصل ذکر شده اند تجرّد نفس را نیز اثبات می کنند می توان ادعا نمود که مؤلّف در این فصل دو چیز را درنظر داشته است :

اثبات وجود روح .

اثبات تجرّد آن .

وهیچکدام از این دو بحث کفایت از دیگری نمی کند . به همین جهت رازی

برهان هائی را انتخاب کرده است که هر دو مدّعا را اثبات نمایند .

ضمناً نفس اسمهای مختلفی دارد که به برخی از آنها اشاره می شود : معمولاً در کتابهای اخلاقی و فلسفی از آن به «نفس» یاد می شود ، وگاهی آنرا «روح» می نامند زیرا حیات بدن بر آن توقف دارد. وگاهی آنرا «عقل» می گویند زیرا معقولات را درک می کند گرچه در واقع ادراک کار و عمل نفس است نه خود آن . وگاهی آنرا «قلب» گویند زیرا دارای تحول و دگرگونی و حالات مختلف می باشد . گرچه گاهی این کلمات در بعضی کتابها در معناهای دیگری نیز بکار رفته اند.

لازم بود فخر رازی پیش از شروع در بیان دلیل بر اثبات نفس ناطقه تعریف آنرا ذکر می نمود .

تعریف نفس : خواجه نصیر در شرح اشارات نفس را اینگونه تعریف کرده است : «کمال اوّل لجسم طبیعی آلی ذی حیاه بالقوه»(۱)یعنی نفس کمال اول جسم طبیعی است و آن جسم طبیعی آلت و وسیله صدور افعال او باشد و صاحب حیات بالقوه باشد . فخر رازی نیز در کتاب «النفس والروح»(۲) و نیز «المباحث المشرقیه»(۳)تعریفهائی برای نفس ذکر کرده است که بسیار شبیه به تعریف خواجه می باشد .

مرحوم نراقی در تعریف نفس فرموده : «نفس جوهری ملکوتی است که برای کارهای خود بدن را به خدمت می گیرد و حقیقت و ذات انسان به اوست و بدن با همه اعضای خود وسیله ای برای اوست»(۴) . بهرحال نفس همان چیزی است که از آن به «من» یا «جان» تعبیر می شود و تعریف و شناخت دقیق آن متعسّر

است .

نکته دیگر آنست که فخر رازی عنوان بحث را «برهانهای اثبات نفس ناطقه» قرارداد ، صفت «ناطقه» برای نفس گاهی قید توضیحی است و گاهی احترازی . در کتابهای اخلاق «نفس ناطقه» را در مقابل «نفس غضبیه» و «نفس شهویه» قرار میدهند و مقصودشان از «ناطقه»

پاورقی

(۱) «شرح الاشارات والتنبیهات» ج۲ ، ص۲۹۰ .

(۲) «کتاب النفس والروح و شرح قواهما» ص۲۷ .

(۳) «المباحث المشرقیه» ج۲ ، ص۲۳۱ الی ۲۳۷ . در پاورقی این کتاب نکات بسیار جالبی در تعریف نفس آمده است .

(۴) «جامع السعادات» ج۱ ، ص۲۸ .

قید احترازی است . در کتابهای اخلاق از قوای نفس به «نفس» تعبیر می شود مثلاًـ می گویند انسان دارای سه نفس مطمئنه ولوامه واماره است، در حالیکه اینها قوای وافعال نفس می باشند نه نفسهای مختلف . مقصود فخر رازی از «نفس ناطقه» معنای منطقی و فلسفی است یعنی ناطق در اینجا به معنای فصل انسان بکار رفته است و اصلاً توجه به معنای اخلاقی آن نمی باشد .

بله اشکالی ندارد که مقصود او از «نفس ناطقه» احتراز از «نفس فلکی» یا «نفس نباتی» و «نفس حیوانی» باشد . بهرحال او کاری به جنبه اخلاقی نفس و نیز نفس سماوی و نباتی وارضی در این رساله ندارد .

نکته دیگر آنکه رازی در این رساله ده دلیل بر اثبات نفس ناطقه ذکر کرده است ، اما هرگز مقصود او انحصار ادله اثبات نفس به این ده دلیل نمی باشد ، زیرا در کتابهای دیگر خود دلیل های دیگری نیز ذکر کرده است که در اینجا نیاورده است . وشاید بتوان گفت ادله و براهین اثبات وجود نفس

انسـانی و نیز ادله تجرد آن از صـد دلیـل عقلی تجاوز نمایـد . مخصوصاً اگر کتابهای فلسـفی و کلامی و اخلاقی مورد تفحص قرار گرفته واسـتدلالهای آنهـا بر این دو مسأله جمع شود . واما ادله نقلی و آیات و روایات و خوابها و مکاشـفات و... در مورد این مسأله واقعاً غیر قابل احصاء و شمارش است .

فخر رازی در این رساله برای اثبات وجود یا تجرد نفس از دلیل های نقلی اسـتفاده نکرده است ، اما در مسأله بقاء نفس پس از هلاـک بـدن به سـراغ ادله نقلی رفته است . وهمـان ادله نقلی ، وجود و تجرد نفس را نیز اثبـات می کننـد . بهرحال عـذر فخر رازی نیز روشن است زیرا او بناء بر اختصار داشـته و نخواسته که تمام جوانب مسأله را بصورت گسترده مورد بحث قرار دهد . وتنها برای آنکه بتواند مسأله زیارت قبور را بصورت فلسفی تفسیر نماید به این مباحث به قدر ضرورت پرداخته است

برای پی بردن به اهمیت مسـأله وجود و تجرد نفس همین نکته کـافی است که صـدر المتـألّهین رأس تمام منکرات و گناهان و انحرافات را در انکار تجرد نفس دانسته است(۱).

الشخص من حیث هو هو باق .

اولین دلیلی را که رازی برای اثبات نفس ذکر کرده است از طریق شکل دوم منطق می باشد ، صورت قیاس چنین است :

الشخص من حیث هو هو باق .

لاشیء من اجزاء البدن بباق .

فالشخص من حیث هو هو غیر البدن .

البته بهتر بود که فخر رازی نتیجه قیاس را اینگونه بیان کند :

فالشخص من حیث هو هو لیس من اجزاء البدن .

زیرا اولاً نتیجهای را که

رازی بیان کرده است موجبه معدوله المحمول است ، در حالیکه باید نتیجه شکل ثانی سالبه محصله باشد. وثانیاً موضوع کبری را بصورت دقیق محمول در نتیجه قرار نداده است .

پاورقی

(۱) «مفاتیح الغیب» از ملا صدرا ، ص۶۰۴ .

اثبات صغری . شاید کسی ادعا کند که بقاء انسان بدیهی است و در اینصورت صغری احتیاج به اثبات ندارد ، و فخر رازی نیز چون معتقد بوده است که این مقدمه بدیهی است دیگر نیازی به اثبات آن نداشته و لذا در توضیح دلیل تنها به اثبات کبری پرداخته است . بهرحال این مسأله که : هر انسانی خودش خودش است و این تغییر نمی کند و همیشه خود را ثابت و باقی می داند ، بدیهی است و فکر نمی کنم کسی در آن تردید داشته باشد تا احتیاج به اثبات داشته باشد. و بر فرض که نظری باشد به آسانی می توان آنرا اثبات نمود مثلاً هر انسانی گذشته خود را بیاد می آورد و می داند که آنچه که الآن است همان شخص سابق است . پس انسان از آن جهت که اوست همیشه باقی است .

واما اثبات کبری : بدن انسان از منی و خون پدید آمده است و این دو گرم و مرطوب هستند ، وهمیشه شیء گرم باعث می شود که اجزاء شیء مرطوب تبدیل به بخار شده و نابود شود ، به این جهت بدن انسان همیشه در حال تحلیل و ضعف است و احتیاج به غذائی دارد که بدل ما یتحلل یا جایگزین آنچه نابود می شود گردد . پس اجزاء بدن باقی نیستند . از طرف دیگر

گاهی یک انسان چاق و سپس لاغر می شود پس معلوم میشود که بدن بقاء و ثبات ندارد . پس چون انسان باقی است و بدن باقی نیست معلوم میشود انسان غیر از بدن است(۱).

الثانی قد یعلم نفسه

توضیح این دلیل آنست که هنگام صحبت یا فکر کردن درباره چیزی که برای ما مهم است می گوئیم : «شنیدم ...» یا «فکر می کنم ...» و در این موقع از هر چیز مادی غفلت داریم ، حتی از بدن و تمام اعضای ظاهری و باطنی آن غافل هستیم ، بطوری که هیچ گونه توجهی به دست یا مغز یا قلب خود نداریم اما در عین حال از خود غفلت نداریم . وامکان ندارد که یک چیز در آن واحد هم مورد توجه باشد و هم مورد غفلت ، زیرا تناقض پیش می آید . بنابر این خود انسان چیزی غیر از بدن و قلب و مغز می باشد(۲).

ضمناً برهان تجربی ابن سینا درباره کسیکه گویا دفعةً در هوای آزاد آفریده شده و از همه چیز غافل است ولی از خود غفلت ندارد(۳)، اصل ومنشأ این دلیل فخر رازی می باشد .

پاورقی

(۱) برای توضیح بیشتر این دلیل رجوع شود به «کتاب النفس والروح وشرح قواهما» ص۳۷ ; «المباحث المشرقیه» ج۲ ، ص۲۳۹ ; «سرح العیون فی شرح العیون» ص۱۹۸ ; «التفسیر الکبیر» ج۹ ، ص۹۱ ; «المطالب العالیه» ج۷ ، ص۱۰۱ .

(۲) به «کتاب النفس والروح وشرح قواهما» ص۴۰ و «التفسیر الکبیر» ج۹ ، ص۹۱ و «المطالب العالیه» ج۷ ، ص۱۰۵ . رجوع شود .

(۳) توضیح این دلیل در «المباحث المشرقیه» ج۲ ، ص۲۳۸ آمده است .

الثالث : القوه العاقله

بدن وقوای آن بر عکس نفس و قوای آن می باشند ، مثلاً ـ در کهولت سن بدن و قوای آن رو به ضعف می روند ، اما فهم وادراک که از قوای نفس است قوی می شود

. و در سن نوجوانی بدن قوی و ادراک او ضعیف است . پس اگر نفس مادی بود باید در قوت و ضعف تابع بدن باشد(۱).

در اینجا این سؤال پیش می آید که : چرا برخی از افراد پیر یا مریض وقتی بدن آنان ضعیف شده است ادراکات آنان نیز ضعیف می شود . در پاسخ آن باید به فرق بین کارها و ادراکاتی که در نفس است اما وابسته به جسم است و افعال خود نفس که برای انجام آنها احتیاج به جسم ندارد توجه داشت . برای توضیح بیشتر به کتابهای مفصل رجوع شود(۲).

الرابع : الأفکار والأنظار توجب ...

فخر رازی در این دلیل چهارم می گوید یک چیز در آن واحد نمیتواند هم سبب کمال و هم سبب نقصان یک چیز باشد . از طرف دیگر فکر باعث حرارت و خشک شدن مغز می گردد و در نتیجه بدن را فاسد می کند و در عین حال فکر سبب کمال نفس می شود زیرا با فکر نفس در تعقلات خود از قوه به فعلیت می رسد و علوم کسبی را بدست می آورد ، ونفس کامل می گردد ، پس معلوم می شود نفس غیر از بدن است(۱).

پاورقی

(۱) رجوع شود به «جامع السعادات» ج۱ ، ص۸ ; و نیز «مفاتیح الغیب» ملا صدرا ، ص۵۲۶ .

(۲) مثل «المباحث المشرقیه» ج۲ ، ص۳۷۸ . در آنجا این دلیل را به شکل سوم منطق ارجاع داده است .

الخامس : النفس تُدرک ...

این دلیل را معمولاً در کتابهای فلسفی برای اثبات وجود ذهنی ذکر می کنند ، ودر غیر از این رساله ندیده ام کسی آنرا دلیل بر اثبات نفس ناطقه و تجرد آن قرار دهد ، و این از ابداعات و نوآوریهای فخر رازی است .

در این دلیل گفته می شود که نفس انسان صورت کوهها و دریاها را می تواند تصور کند ، واین صورتها احتیاج به محلّی دارند که در آن نقش بندند . از طرف دیگر وقتی این صورتها به ذهن انسان می آیند هرگز کوچک نمی شوند بلکه با همان وسعت وبزرگی که دارند به ذهن می آیند . واین روشن است که شیء بزرگ نمی تواند بر شیء کوچک نقش بندد . پس باید یک محل دیگری وجود داشته باشد که غیر مادی

بوده و این صورتها بر آن نقش بندند ، تا انطباع کبیر در صغیر لازم نیاید .

پاورقی

(۱) «المباحث المشرقیه» ج۲ ، ص۳۸۱ ; «المطالب العالیه» ج۷ ، ص۱۱۹ ; «التفسیر الکبیر» ج۹ ، ص۹۲ .

السادس : کل جسم إذا ..

توضیح دلیل ششم آنست که : یک جسم نمی تواند شکلها و صورتهای مختلف را بپذیرد ، زیرا هر صورتی که بر آن نقش بسته است باید زایل گردد تا بتواند شکل دیگری را قبول کند . مثلاً جسمی که شکل مثلث دارد نمی تواند مربع گردد مگر آنکه شکل مثلث بودن را از دست بدهد تا مربع گردد ، ویا وقتی که یک تصویر بر کاغذی نقش بسته است آن کاغذ عکس دیگری را نمی تواند بپذیرد مگر با از دست دادن تصویر قبلی .

از طرف دیگر نفس انسانی صورتهای مختلفی از محسوسات و معقولات را در یک لحظه می پذیرد ، بدون آنکه لازم باشد صورتی از آن زایل شود تا صورت دیگر را بپذیرد . بلکه هر صورتی را که پذیرفت آمادگی و قدرت وقوت بیشتری برای پذیرش صورت دیگر پیدا می کند . ولذا هر چه انسان ریاضت فکری و مطالعه بیشتر داشته باشد قدرت او برای فراگیری نیز بیشتر می گردد . بنابر این معلوم شد که نفس انسانی مادی نیست .

ابن مسکویه در کتاب اخلاقی خود «تهذیب الاخلاق» این دلیل را بخوبی شرح داده است(۱) ومرحوم نراقی نیز از او پیروی نموده است(۱).

پاورقی

(۱) «تهذیب الاخلاق وتطهیر الاعراق» ص۲۹ .

ضمناً این نکته قابل توجه است که دلیل سوم ، چهارم ، پنجم و ششم که فخر رازی آنها را به عنوان چهار دلیل مستقل مطرح

نموده است قابل ارجاع به یک دلیل میباشند . به این بیان که :

وقتی نفس را با هر جسمی مقایسه می کنیم معلوم می شود که احوال هر کدام ضد دیگری است مثلاً ـ جسم نمی تواند دو صورت مختلف را بپذیرد و مگر آنکه یکی را از دست بدهد تا دیگری را بپذیرد ، اما نفس چند صورت را می تواند بپذیرد . ونیز بدن تصویر جسم های بزرگ را نمی تواند بپذیرد اما نفس آنها را می پذیرد ، ونیز فکر باعث کمال نفس وضعف بدن می گردد یعنی اثرش بر نفس و بدن متضاد می باشد . وهمچنین انسان پس از چهل سالگی بدنش رو به ضعف و نفس او رو به کمال می رود . از طرف دیگر برخی از انسانهائی که از نظر ظاهری ضعیف و لاغر هستند دارای روح و نفس بزرگی هستند که هیچ حادثهای نمی تواند آنان را زمین زند ، و بعضی انسانها بر عکس آنان بوده از نظر ظاهری قوی ولی از نظر روحی و نفسانی بسیار ضعیف النفساند . همچنین اکل و شرب زیاد باعث کم شدن عقل و معرفت ، وریاضت و جهاد نفس باعث رشد عقل و معرفت می شود . و نیز موقع خواب بدن انسان ضعیف ولی نفس او قوی می باشد .

پاورقی

(۱) «جامع السعادات» ج۱ ، ص۵ .

با توجه به آنچه گ.....Nمعلوم می شود که احکام نفس کاملاً بر عکس احکام بدن و سایر اجسام است ، پس معلوم می شود که نفس چیزی است غیر مادی ، وبه همین جهت هیچکدام از احکام ماده را نمی پذیرد(۱).

السابع : الإنسان یضیف جمیع ...

این دلیل

یکی از معروفترین دلیل های اثبات نفس ناطقه انسانی است . توضیح دلیل : هر انسانی می گوید : «با دستم گرفتم» ، «با پایم رفتم» ، «با زبان خودم گفتم» ، «به گوش خودم شنیدم» ، «فکرم» ، «خیالم» ، «مغزم» ، «قلب من» و... در تمام این موارد دست ، پا ، زبان ، گوش ، فکر ، خیال ، مغز و قلب را به خود نسبت داده است . پس معلوم می شود در انسان چیزی است که جامع همه این اعضا و ادراکات آنهاست . وهیچکدام از اعضای بدن جامع چنین ادراکاتی نیست . مثلاً کار گوش فقط شنیدن است نه گفتن ، و کار زبان تکلم است نه دیدن و... بنابر این انسان که از آن به «من» تعبیر می شود چیزی ما ورای بدن میباشد .

شیخ رئیس این دلیل را در رساله معرفه النفس خود ذکر کرده است، وحضرت استاد آیه الله حسن زاده آملی ادام الله برکات فخر رازی در این دلیل می گوید : علم و حیات و قدرت صفاتی هستند که احتیاج به محل دارند و خود بخود و مستقلاً وجود ندارند ، ومحل این صفات نمی تواند جسم یا جسمانی باشد ، پس باید یک محلّی وجود داشته باشد که غیر جسم و جسمانی بوده و محل این صفات باشد .

پاورقی

(۱) برای توضیح بیشتر رجوع شود به «کتاب النفس و الروح وشرح قواهما» ص۴۰ ; «التفسیر الکبیر» ج۹ ، ص۹۲ .

وجوده الشریف آن رساله را در کتاب «سرح العیون» بصورت کامل نقل فرموده است(۱).

الثامن : لوکان محلّ الحیاه والعلم و...

سپس برای توضیح و اثبات آنکه محلّ این صفات نمی تواند

جسم و جسـمانی باشد می گوید : اگر همین بدن جسـمانی محلّ این صفات باشد یا آنکه به تک تک اجزاء بدن علم و حیات و قدرت تعلق می گیرد یا به بعض آنها تعلق می گیرند . وهر دو قسم باطل است . پس بدن نمی تواند محل این صفات باشد .

اما بطلان قسم اول : اگر این صفات به تمام اجزاء بدن تعلق گیرند لازم می آید که تک تک اجزای بدن دارای علم و حیات و قـدرت باشـند، ودر این صورت یک انسانی که دارای یک علم و یک حیات و یک قـدرت بود بایـد دارای چند حیات و چند علم و چنـد قـدرت بشود و به یک انسان نگوئیم عالم ، جانـدار ، قدرتمند . بلکه به یک نفر باید بگوئیم : عالمان ، جانداران ، قدرتمندان . وبطلان این کلام روشن است . واگر کسـی تصور کند که وقتی انسان یک علم و حیات دارد آن علم یا حیات به تمام اجزای بدن تعلق می گیرد در این صورت لازم می آید که یک صـفت واحد به محلهای زیاد و مختلف تعلق گیرد . واین نیز باطل و محال است .

پاورقی

(۱) «سرح العیون فی شرح العیون» ، ص۱۹۹ .

اما بطلان قسم دوم : اگر این صـفات به بعضـی از اجزای بدن تعلق گیرند نه به تمام اجزا ، در این صورت یک انسان را نسـبت به یـک چیز می توان هم عـالِم و هم جاهل دانست ، و همچنین یک انسان را در آن واحـد و نسـبت به یک چیز هم قادر و هم عاجز بشمار آورد ، و تضاد

بلکه تناقض داشتن این جملات بر کسی پوشیده نیست .

بنابر این معلوم شد که محلّ این صفات نمی تواند جسم یا جسمانی باشد(۱).

التاسع : کلّ ما هو سبب للکمال ...

این دلیل در واقع به همان دلیل ششم برگشت می کند ، وما قبلًا یک دلیلی را ذکر کردیم که جامع دلیل سوم و چهارم و پنجم و ششم بود ، واین دلیل نیز ذیل همان دلیل قرار می گیرد . گر چه مستقل قرار دادن هر یک از این ادله نیز هیچ اشکالی ندارد .

پاورقی

(۱) برای توضیح بیشتر این دلیل رجوع شود به «کتاب النفس والروح و شرح قواهما» ص۳۳ ; «المباحث المشرقیه» ج۲ ، ص۳۸۷ ; «جامع السعادات» ج۱ ، ص۶ .

بهرحال فخر رازی در این دلیل ادعا می کند که احکام نفس و بدن متضاد و متعاکس هستند ، آنچه موجب کمال نفس است سبب ضعف بدن می باشد و نیز آنچه سبب کمال بدن است موجب ضعف نفس می شود . مثلاً زهد و ریاضت نفس و خواب موجب ضعف یا تعطیل شدن بدن می گردند اما سبب قدرت نفس و حتی اطلاع آن بر علم غیب می گردند . وبر عکس آن شکم بارگی و پُر خوری است که سبب تقویت بدن و ضعف نفس وضعف ادراک می گردد . پس معلوم می شود که نفس غیر از بدن مادی است .

مثل الریاضه .

ریاضت به معنای ورزش است ، اما در اینجا به معنای فرهیختگی است یعنی ریاضت نفس و تهذیب آن . در «فرهنگ الرائد» آمده است: «الریاضه : ورزش ، فرهیختگی ، حال وصفات ناپسند را کنار گذاشتن و به جای آن متصف به صفات

نیک گردیدن ، خلوت گزینی و عبادت ، در اصطلاح صوفیه عبارتست از تهذیب نفس به وسیله دست کشیدن از خواستنی ها و پرداختن به عبادت»(۱).

کما قال أفلاطون : البطنه یذهب الفطنه .

فخر رازی این کلام را از افلاطون نقل کرده است ، ومنبعی برای آن مرحوم خوانساری در شرح حدیث سوم گوید : پری شکم از طعام منع می کند فکر را ، زیرا که سبب گرانی بدن و غلبه بخار بر دماغ گردد و با آن حال فکر و تأمّل میسر نباشد(۵).

پاورقی

(۱) «فرهنگ الفبائی الرائد» ج۱ ، ص۸۹۰ . برای توضیح این دلیل نهم به «التفسیر الکبیر» ج۹ ، ص۹۲ رجوع شود .

نیافتم ولی از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل شده است که :

لاتَجْتَمِعُ الفِطْنَهُ وَالْبِطْنَهُ(۱) = زیرکی با شکمبارگی جمع نمیشود .

لا فِطْنَهَ مَعَ بِطْنَه(۲) = با شکم بارگی زیرکی وجود ندارد .

البِطْنَهُ تَمْنَعُ الْفِطْنَهَ(۳) = شکم بارگی زیرکی را از بین می برد .

البِطْنَهُ تَحْجُبُ الْفِطْنَهَ(۴) = شکم بارگی حجاب زیرکی میشود .

العاشر : الله تعالی فرد ...

این دلیل را در غیر از کتابهای فخر رازی نیافتم ، گرچه فخر رازی این دلیل را در تفسیر خود به دیگران نسبت داده است(۶).

این دلیل از طریق شکل دوم منطق بیان می گردد :

عالم به خدافرد است

هیچ جسمی فرد نیست

پاورقی

(۱) «شرح غرر و درر آمدی» ج۶ ، ص۳۷۰ ، ش۱۰۵۷۲ .

(۲) همان مدرک ، ج۶ ، ص۳۶۱ ، ش۱۰۵۲۸ .

(۳) همان مدرک ، ج ۱ ، ص ۹۴ ، ش ۳۴۵ .

(۴) همان مدرک ، ج ۱ ، ص ۱۷۲ ، ش ۶۵۲ .

(۵) همان مدرک ، ج ۱ ، ص ۹۴ .

(۶) «التفسیر الکبیر» ج ۴ ، ص ۱۶۶ .

پس عالم به خدا جسم نمی باشد

.

واگر کبری را عوض کرده و بگوئیم :

هیچ حلول کننده در جسمی فرد نیست .

نتیجه قیاس این می شود که :

پس عالم به خدا حلول کننده در جسم نمی باشد .

صحت این قیاس متوقف بر اثبات دو مقدمه آن است .

اما اثبات کبری بسیار واضح و روشن بلکه بدیهی است ، زیرا هر جسمی باید مرکب از اجزای مختلف باشد ، ولا اقل از آنکه هر جسمی مرکب از ماده و صورت است . پس هیچ جسمی فرد نمی باشد ، وهمچنین است حلول کننده در جسم .

واما اثبات صغری ، فخر رازی دلیل روشنی بر آن اقامه ننموده است، وظاهراً خواسته است از راه اتحاد عاقل و عقل و معقول آنرا ثابت کند ، به این بیان که : خداوند متعال فرد و بسیط است و این مسأله روشن است . از طرف دیگر خدای متعال معلوم انسان است و معلوم با علم و عالم اتحاد دارد پس عالم نیز فرد و بسیط است .

ولکن این بیان به این نحو کاملاً غلط و باطل بلکه مستلزم محال می باشد . زیرا اولاً خدای متعال برای هیچ انسانی معلوم به علم حصولی نمی باشد ، وعلم پیدا کردن به او نوعی احاطه به اوست (ولا ـ یحیطون به علماً)(۱) وخدای نامحدود در ظرف ادراکی محدود انسان قرار نمی گیرد . بله انسان علم حضوری به وجود خدای متعال دارد ، به عبارت دیگر علم به هستی او داریم نه به چیستی او .

پاورقی

(۱) سوره طه ، آیه ۱۱۰ .

ثانیاً مقصود از اتحاد عالِم با معلوم و عاقل با معقول این است که نفس انسانی با معلوم

با لـذّات متحد می گردد نه با معلوم بالعرض . صورتهای ذهنی انسان معلوم بالذات او می باشـند ، واشـیاء و موجودات خارجی معلوم بـالعرض هسـتند ، وهیـچ عـاقلی معتقـد به اتحـاد عاقـل بـا موجودات خـارجی نمی باشـد . در این تردیـدی نیست که هر تصوری که از خدا در ذهن انسان بیاید انسان با آن تصور اتحاد دارد ولی اولاً آن تصور غلط است زیرا آنچه به ذهن بشر بیاید آن خـدا نیست . و ثانیـاً این اتحـاد بـا آن صورت ذهنی است . وثالثـاً اتحاد با خداونـد به همان ظاهر اتحاد چیزی غیر از حلول واتحادی نیست که درویشان حلولیه به آن معتقدند و کفر محض می باشد .

بله امکـان دارد کلاـم فخر رازی را توجیه کرده و بگوئیم مقصود این است که خـدای متعال واحـد و بسـیط من جمیع الجهات است . وخداوند متعلّق علم حضوری انسان می باشد ، یعنی انسان علم حضوری به وجود مقدس او دارد ، و چون معلوم ، واحد است علم به او نیز واحـد است زیرا بین علم و معلـوم تضـایف است . وعـالِم بـا این علم حضـوری اتحـاد دارد نه بـا خود معلوم خارجی که ذات مقـدّس خداونـد باشـد ، پس در این صورت عالِم به خداونـد فرد و بسـیط می باشـد . و چون جسم هیـچ گاه بسیط نیست پس عالِم به خداوند باید مجرد و غیر جسمانی باشد .

تعلیقات فصل دوّم

فخر رازی در فصـل اوّل بـا ده دلیل ثابت نموده که نفس غیر از بـدن است . واین ادله هم وجود نفس ناطقه انسانی و هم تجرد آنرا اثبات می نمود . وارتباط

این فصل اول با موضوع بحث که زیارت قبور و اموات است بسیار روشن است . زیرا فایده هائی که برای زائر ذکر خواهد شد و نیز فایدههای مربوط به شخص زیارت شده کاملاً بر وجود و تجرد نفس توقف دارند همانگونه که در آینده روشن خواهد شد .

اکنون در فصل دوم به بحث از علم نفس به جزئیات پرداخته و آنرا اثبات می نماید . و چون در فصل چهارم ارتباط نفس را با بدن و خاک داخل قبر بیان می کند باید در اینجا علم نفس به جزئیات را اثبات کند.

النفس عالمه بالجزئیات لأنّه ...

در اینجا فخر رازی یک دلیل برای اثبات آنکه نفس علم به جزئیات و کلیات دارد ذکر نموده است ، توضیح دلیل :

وقتی انسان می تواند تصدیقی را ساخته و به آن حکم نماید که ابتداء موضوع و محمول یا محکوم و محکوم علیه را کاملاً تصور نموده باشد. زیرا حکم کردن بر مجهول مطلق محال است . و تصدیق به ثبوت چیزی بر چیزی ممکن نیست مگر بعد از تصور طرفین آن . پس باید در انسان یک قوهای وجود داشته باشد که بتواند موضوع و محمول را تصور کند .

و چون گاهی می گوئیم : «سیبی که رنگ قرمز دارد طعم آن شیرین است» و موضوع و محمول هر دو محسوس بوده ، اما یکی مربوط به حس بینائی است و دیگری مربوط به چشیدنی باید در انسان یک قوهای باشد که بتواند هم مبصرات را درک کند و هم مطعومات را ، پس آن قوه باید بتواند تمام محسوسات پنج گانه را درک کند

و حواس پنج گانه خادم و وسیله او باشند . و معلوم است که حواس پنج گانه فقط جزئیات را درک میکنند نه کلیات را .

از طرف دیگر گاهی می گوئیم : «هذا الشخص انسان» یا «زید انسان است» موضوع این قضیه یک امر جزئی و محسوس است اما محمول آن کلی است ، پس باید در انسان قوه ای باشد که مدرِک این فرد جزئی و نیز مدرِک آن معنای کلّی انسان باشد ، پس نفس انسان چیزی است که محسوسات و معقولات و جزئیات و کلیات را درک می کند(۱).

فإن قيل : لم لا يجوز ...

این اشکال متوجه دلیلی که در متن رساله ذکر شد نمی باشد ، بلکه این اشکال مربوط به آن است که فخر رازی فرمود «النفس عالمه بالجزئيات» . وبا این جمله : «فإن قيل ...» می خواهد دلیلی بیاورد برای اثبات آنکه نفس علم به جزئیات ندارد ، توضیح این دلیل آن است که : اگر آفت یا آسیبی به عضوی از اعضای بدن انسان برسد افعال و کارهای مربوط به آن عضو باطل می گردد ، مثلاً وقتی چشم آسیب ببیند بینائی از بین می رود و یا اگر مغز آسیب ببیند قوه خیال یا ذاکره یا مفره انسان از کار باز می ماند . اما وقتی که این اعضای بدن سالم باشند نفس انسان آن ادراکات را خواهد داشت . واز اینجا معلوم می شود که همین قوای جسمانی هستند که سبب ادراک نفس می شوند ، واین ادراکات جزئیه مربوط به همین اعضای مادی بدن است . پس نفس علم به جزئیات نداشته بلکه علم

به جزئیات اختصاص به اعضا و حواس ظاهری و باطنی (اجزای مغز) بدن دارد ، وتنها قوای جسمانی ادراکات جزئی دارند .

پاورقی

(۱) برای توضیح بیشتر رجوع شود به «النجاه» ص۷۰۲ ; «المباحث المشرقیه» ج۲ ، ص۳۴۵ ۳۴۶ ; «المطالب العالیه من العلم الالهی» ج۷ ، ص۲۷۶ ; «التفسیر الکبیر» ج۴ ، ص۱۶۷ .

این دلیل را فخر رازی به عنوان دومین دلیل کسانیکه معتقدند نفس علم به جزئیات ندارد در کتاب «المباحث المشرقیه» نقل کرده است(۱).

قلنا : إدراکاتها حاصله ...

در پاسخ به اشکال فوق فخر رازی به جواب نقضی قناعت کرده ، ومی گوید :

پاورقی

(۱) «المباحث المشرقیه» ج۲ ، ص۳۵۱ .

هنگام خواب که همه حواس ظاهری تعطیل می باشند باز نفس ادراکات خود را دارد ، وچه بسا موقع خواب به رنگ یا طعم چیزی توجه دارد . پس معلوم می شود که نفس انسانی جزئیات را درک می کند و ادراک جزئیات مربوط به قوای جسمانی نیست .

و جواب حلّی اشکال آنست که نفس در کارهائی که به توسط این آلات وقوای جسمانی می خواهد انجام دهد احتیاج به سلامت اعضا و حواس دارد ، واگر این حواس آسیب ببینند آن کار نفس نیز مختل می شود . اما نفس در کارهائی که بدون توسط این آلات انجام می دهد حتی اگر چه آن کارها امور محسوس و جزئی باشند مثل ادراک رنگ یا طعم چیزی احتیاج به این قوای جسمانی ندارد . بنابر این اصل آن ادعا که نفس علم به جزئیات دارد صحیح می باشد .

تعلیقات فصل سوم

فی بقاء النفس مع هلاک البدن .

برای این مسأله عنوانهای مختلفی ذکر شده است ، گاهی از آن به «مسأله خلود نفس»

تعبیر می شود ، وگاهی می گوینـد : «با مرگ بدن نفس نمی میرد» ، وگاهی می گویند «با فساد بدن عنصـری نفس فاسد نمی شود» ، وگاهی عنوان را «بقاء نفس پس از هلاکت بدن» قرار می دهند . واین اختلافات در تعبیر ، اختلافی در مدعا و استدلال پدید نمی آورد .

فخر رازی معتقـد است که در این مسـأله احتیاج به اسـتدلال جدیـدی نیست و همان ادله تجرد نفس این مسأله را نیز اثبات می کننـد. زیرا فساد و متلاشـی شـدن از عوارض اجسام و مرکبات است، وچیزی که ماده و مرکب نباشد متلاشـی شدن نیز در آن معنا نـدارد . قبلاً معلوم شـد که نفس غیر از بـدن است و بـدن دارای تبدیل و تغییر است ولی نفس باقی است ، و نفس در بقاء خود محتاج به بدن نیست پس با از بین رفتن بدن نفس از بین نمی رود .

بنابر این همان ده دلیلی که در فصل اول برای اثبات وجود و تجرد نفس ناطقه ذکر شـد دلیل بر مـدعای این فصل سوم نیز می باشـند . همچنانکه در هر کتاب فلسـفی یا کلامی هر دلیلی که برای اثبات بقاء نفس پس از هلاک بدن اقامه کردهاند در واقع آن دلیل دلیل بر تجرد نفس ناطقه انسانی نیز می باشد . مدعای ما در این فصل آنست که

نفس گر چه حادث است و ازلی نمی باشـد اما ابـدی بوده و قابل فناء و زوال نیست ، واین مـدعا احتیاج به هیـچ دلیل جدیدی ندارد .

وهذا متأكّد بنصوص القرآن .

فخر رازی معتقد است که مهمترین دلیل این مسأله سخنان انبیاء و اولیاء (علیهم السلام)

است و ادله عقلی آن تنها دلیلهای اقناعی می باشند(۱). به همین جهت در همه کتابهای خود برای این مسأله از ادله نقلی بصورت گسترده سود برده است .

کقوله تعالی : لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً(۲).

این آیه مربوط به شهدای جنگ بدر و اُحد است ، و ظاهر آیه آنست که آن شهداء زنده می باشند . فخر رازی در تفسیر خود ذیل این آیه شریفه این احتمال را پذیرفته است که شهدای بدر و اُحد هم اکنون زندهاند . و پس از ذکر دو دلیل برای آنکه انسان چیزی غیر از این بدن است می گوید : نفس یاجسم مخصوصی است که در بدن سریان دارد مثل آتش در زغال ، و روغن در کنجد ، وگلاب در گل ; ویا آنکه جوهر قائم به نفسی است که جسم و جسمانی نیست . بهرحال با مرگ بدن آن نفس در حالیکه زنده است از بدن جدا میشود و بنابر این مسأله ثواب و عقاب در قبر نیز کاملاً روشن می گردد . سپس چند آیه شریفه و برخی از احادیث را نیز شاهد آورده است(۱).

پاورقی

(۱) رجوع شود به پاورقی «المباحث المشرقیه» ج۲ ، ص۴۱۲ .

(۲) سوره آل عمران : ۳ ، آیه ۱۶۹ .

و در کتاب «النفس والروح» گوید : «قرآن مجید دلالت میکند بر اینکه انسان پس از موت بدن طبیعی زنده بوده و عاقل می باشد و همین آیه مورد بحث را نقل کرده و سپس گوید : واضح است که بدن پس از مرگ حیاتی ندارد ولی آیات شریفه قرآن دلالت می کنند بر اینکه انسان پس از

مرگ باقی است ، پس معلوم می شود که انسان همان بدن یا اعضای مادی او نیست»(۲).

شبیه همین کلام را فخر رازی ذیل آیه شریفه ۱۵۴ سوره بقره نیز عنوان کرده است(۳).

وقوله تعالی : یا أیتها النفس المطمئنّه ارجعی الی ربّک(۴).

این آیه شریف درباره کسانی است که به شناخت خدا نائل شده و با ذکر و یاد او به اطمینان و آرامش رسیدهاند . بسیاری از مفسران از این آیه شریفه استفاده کرده اند که نفوس انسانی قدیم هستند و ارواح پیش از اجساد وجود داشته اند(۵). ولی صحیح آنست که گفته شود

پاورقی

(۱) «التفسیر الکبیر» ج۹ ، ص۹۱ .

(۲) «کتاب النفس والروح و شرح قواهما» ص۴۳ .

(۳) «التفسیر الکبیر» ج۴ ، ص۱۶۵ .

(۴) سوره فجر : ۸۹ ، آیه ۲۷ .

(۵) مثل بیضاوی در «انوار التنزیل» ج۲ ، ص۵۵۹ ، و فخر رازی نیز در «التفسیر الکبیر» ج۳۱ ، ص۱۷۸ از عدهای آنرا نقل کرده است .

اگر این آیه شریفه مربوط به پیش از خلقت انسان در دنیا بوده و مقصود از «ارجعی الی ربّک» رجوع به دنیا و بدن انسانی باشد در این صورت آیه تنها دلالت دارد بر تقدم خلقت ارواح بر اجساد ، نه بر قدیم بودن ارواح. واگر آیه شریفه مربوط به پس از مرگ باشد همانگونه که روایات نیز بر آن دلالت دارد معنای آیه آنست که نفسی که از بدن جدا شده است مورد خطاب واقع شده و به او گفته می شود به پروردگارت بر گشت کن . گر چه این احتمال نیز وجود دارد که «ربّ» در این آیه به معنای بدن باشد که هنگام قیامت محشور

می شود. بهرحال دلالت بر بقای نفس بدون بدن دارد .

فخر رازی در تفسیر خود ذیل این آیه شریفه به بحث از تجرد نفس پرداخته و دو دلیل اول فصل اول همین رساله حاضر را ذیل این آیه شریف نقل کرده و نتیجه گرفته است که نفس و حقیقت انسان همان ذاتی است که با کلمه «من» به آن اشاره میشود ، و آن جوهری غیر جسمانی است و با بدن تفاوت دارد و با هلاک بدن زایل و نابود نمی گردد(۱). و در کتاب «النفس والروح» گوید : این آیه دلالت می کند بر آنکه نفس با مرگ بدن نمی میرد بلکه از بدن به عالم قدس برمی گردد(۲).

پاورقی

(۱) «التفسیر الکبیر» ج ۳۱ ، ص۱۷۷ .

(۲) «کتاب النفس والروح وشرح قواهما» ص۴۴ .

فکقوله تعالی : النار یعرضون علیها غدواً وعشیاً(۱).

این آیه مربوط به آل فرعون است و به روشنی دلالت بر ثبوت عذاب قبر دارد ، و ادامه آیه شریفه (ویوم یقوم الساعه أدخلوا آل فرعون أشد العذاب)(۲) مربوط به عذاب قیامت بر آل فرعون است . و وقتی عذاب قبر بر آل فرعون ثابت شود برای دیگران نیز ثابت خواهد بود(۳).

ضمناً در کتاب «المطالب العالیه» ادله نقلی بیشتری برای این موضوع نقل کرده است(۴).

پاورقی

(۱) سوره غافر : ۴۰ ، آیه ۴۶ .

(۲) سوره غافر : ۴۰ آیه ۴۶ .

(۳) برای توضیح بیشتر رجوع شود به «کتاب النفس والروح و شرح قواهما» ص۴۳ ، و «التفسیر الکبیر» ج۲۷ ، ص۷۲ ; «الاربعون حدیثاً» از شیخ بهائی ، ص۳۴۸ ، ذیل حدیث ۳۹ .

(۴) «المطالب العالیه من العلم الإلهی» ج۷ ، ص۱۲۹ .

تعلیقات فصل چهارم

الفصل الرابع : فی فواید لزیاره القبور .

در این

فصل چهارم فخر الـدین رازی به موضوع رساله پرداخته است . وسه فصل قبلی در واقع مقـدمه برای این فصل بوده اند . در این فصل چهارم سه فایده برای زائر و سه فایده برای زیارت شده بیان می نماید .

الأوّل : أنّ الإنسان إذا شاهد القبر ...

اولین فایدهای که از زیارت قبور به زائر می رسد یک فایده اخلاقی است . حب دنیا منشأ همه مفاسد و گناهان است و زیارت قبور برای از بین بردن حب دنیا بسیار مؤثّر بوده و انسان را متوجه آخرت و کناره گیری کننده از دنیا می کند .

آری ، یاد مرگ موجب زهـد در دنیا و توجه به آخرت می گردد . کسـیکه به یاد مرگ و قبر باشد همه سـختی های دنیا بر او آسان می گردد ، زیرا متوجه می شود که : اولاً این سـختی ها ماندنی نیستند . وثانیاً مرگ از همه این مصیبتها سخت تر است . یاد مرگ دلها را سوزانـده ، چشـمها را گریان و شـهوتها را می میرانـد . کسـیکه به زیارت قبور میرود اگر با حالت فکر وتأمّل باشد و غفلت را از خود دور کند می فهمد که ثروت اندوزان ثروتشان برای آنان سودی نداشـته و هرگز مرگ را از آنان دور ننموده ، و هرگز از اهوال و سختی های قبر و قیامت رهائی نیافتند .

فراموش نکنیم که تنها نصـیب وبهره ما از دنیا یک کفن است ، بنابر این دنیا آنقدر ارزش ندارد که همه تلاش و همت خود را متوجه آن سازیم . ورّام بن ابی فراس که از علمای بسیار بزرگ اخلاق است گوید: «جنازه و مقبره بهترین موعظه

هستند بشرط آنکه تصور کنید که خود شما در آن هستید»(۱). روزی عمر بن عبد العزیز بر قبر ستانی می گذشت وقتی قبرها را دید گریه کرد و گفت : اینها قبر پدران و مادران ماست که در دنیا اسیر لذتهای فریبنده آن بودند و اکنون همنشین خاک می باشند سپس بقدری گریست که غش نموده و پس از به هوش آمدن گفت : به خدای سوگند کسی را سعادتمند تر از آن نمی دانم که در قبر گرفتار عذاب الهی نشود ، و کفنی که در این خاک پوسیده و تباه نمی شود عمل صالح و تقوای الهی است(۲). مرحوم آشیخ عباس قمی نیز در بعضی آثار خود بحث مفصلی درباره عبرت گرفتن از قبر مطرح نموده است(۳).

غزالی گوید : «قیل لعلیّ کرم الله وجهه : ما شأنک جاورت المقبره؟ قال : «إنّی أجدهم خیر جیران ، إنّی أجدهم جیران صدق ، یکفون الألسنه ویذکّرون الآخره» یعنی به امیر المؤمنین علی (علیه السلام) گفته شد : چرا مجاور و همنشین قبرستان شده ای ؟ حضرت فرمود : اینان

پاورقی

(۱) «تنبیه الخواطر و نزهه النواظر» معروف به «مجموعه ورام» ج۱ ، ص۲۸۳ .

(۲) همان مدرک ، ج۲ ، ص۲۳۸ .

(۳) «منازل الآخره» ص۲۱ .

را بهترین همسایگان یافتم ، اینان همنشینان درستی هستند ، زبان خود را باز داشته غیبت نمی کنند ، وانسان را به یاد آخرت می اندازند» سپس گوید : ربیع بن خثیم در خانه خود قبری ساخته بود و هرگاه احساس قساوت در دل خود می نمود مدتی داخل آن قبر می خوابید و سپس این آیه شریفه را تلاوت می کرد (ربّ

ارجعونِ لعلّی أعمل صالحاً فیما ترکتُ)(۱) و چند بار آنرا تکرار نمود ، سپس می گفت : ای ربیع تو را بر گرداندیم پس اکنون عمل کن»(۲).

بهر حال هدف اصلی از زیارت قبور باید عبرت گرفتن از احوال مردگان باشد ، غزالی گوید : «زیاره القبور مستحبه علی الجمله للتذکر والاعتبار ، وزیاره قبور الصالحین مستحبه لأجل التبرک مع الاعتبار»(۳). فیض کاشانی نیز فرموده است : «مقصود از زیارت قبور بری زیارت کنندگان عبرت گرفتن است ، وبرای شخص زیارت شده سود بردن به دعای زائرین است ، پس سزاوار است که زائرین از دعای بر خود و بر میت غافل نشوند . و راه تحصیل عبرت آنست که در دل خود تصور کند که مرده است و در یکی از این قبرها قرار داشته و اجزای بدنش متلاشی شده و چگونه از آن خارج خواهد شد و این سرنوشت به زودی گرفتار او می شود»(۴).

پاورقی

(۱) سوره مؤمنون : آیه ۹۹ و ۱۰۰ .

(۲) «احیاء علوم الدین» ج۶ ، ص۱۶۹ .

(۳) همان مدرک ، ج۶ ، ص۱۷۴ .

(۴) «المحجه البیضاء» ج۸ ، ص۲۹۲ .

قرطبی که از فقهای بزرگ مالکی در قرن هفتم بوده است پس از نقل دو حدیث درباره آنکه زیارت قبور موجب زهد در دنیا و به یاد آخرت بودن می گردد گوید : «عالمان معتقدند هیچ چیزی برای دلها بهتر و مفیدتر از زیارت قبور نیست ، مخصوصاً اگر آن دلها دارای قساوت باشند و باید آنرا با حضور در مجالس موعظه و یاد مرگ و مشاهده مردگان معالجه نمود . اما تأثیر زیارت قبور از همه اینها بیشتر است ، وسود

بردن به آن سزاوارتر است . پس باید زیارت قبور را با همه آداب و سنّت هایش انجام داد ، تنها به فکر طواف بر قبرها نباشد بلکه قصد قربت واصلاح فساد قلب خود و سود رساندن به میت بوسیله قرآن خواندن را داشته باشد ، به صاحب آن قبرها سلام کرده و بداند که سرنوشت او نیز مثل صاحبان همان قبرها است»(۱).

با توجه به آنچه گذشت معلوم شد که زیارت قبور :

اولاًـ موجب عبرت است ، وانسان را از خواب غفلت بیدار کرده که فریب دنیا را نخورد و بداند زهد در دنیا بهترین سرمایه برای آخرت است .

ثانیاً یاد مرگ را در دل انسان زنده می کند ، و توجه به مرگ آثار تربیتی بسیار زیادی در زندگی انسانها دارد ، وشاید در دین مقدس اسلام پس از توجه به حضور دائمی خداوند و اینکه عالم محضر خدا است هیچ عاملی برای جلوگیری از گناه مهمتر از توجه به معاد نباشد.

پاورقی

(۱) «التذکره فی أحوال الموتی واُمور الآخره» ج۱ ، ص۲۵ ۲۷ .

ثالثاً موجب کوتاه شدن آرزوهای غیر الهی می گردد . در روایات اسلامی از طول الأمل و آرزوهای بلند نکوهش شده است . و توجه به مرگ و زیارت قبور این آرزوهای باطل را از ذهن و خاطر انسان پاک می نماید .

رابعاً باعث دور شدن قساوت دل از انسان میگردد . به همین جهت دین سفارش زیاد نموده است که عیادت مریض ، تشییع جنازه، یاد مرگ و آخرت و قبر و سؤال نکیر و منکر و تلقین و زیارت قبور داشته باشید و ثواب زیادی را برای آن نقل

نموده است(۱).

ضمناً اهمیت فوق العاده خطبه ۲۲۱ نهج البلاغه را نباید فراموش کرد که امام (علیه السلام) پس از تلاوت آیه شریفه : (الهاکم التکاثر حتّی زرتم المقابر) آن خطبه را ایراد نمودند(۲). ابن ابی الحدید گوید : «به خدای سوگند من بیش از پنجاه سال است که این خطبه را بیش از هزار بار خواندهام ، و در هر مرتبهای که آنرا خواندم آثار آن در تمام وجودم ظاهر گردید ، و هیچ سخنی مثل این سخن دارای تأثیر نبوده است ، سپس برخی از اشعار و حکایتها درباره مردگان را نقل کرده است»(۳).

در اینجا دو حکایت از کسانی که مواظب بر زیارت قبور بوده اند نقل می کنیم :

پاورقی

(۱) «جامع الأخبار» چاپ سنگی ، فصل ۱۳۲ ، ص۱۹۳ .

(۲) «نهج البلاغه» ، خطبه ۲۲۱ ، ص۳۳۸ .

(۳) «شرح نهج البلاغه» ج۱۱ ، ص۱۵۳ .

حکایت اول :

«شیخ بهائی به زیارت بعضی از ارباب حال که در مقبرهای از مقابر اصفهان مأوا گزیده بود رفت ، آن شخص عارف به شیخ گفت : من در این قبرستان قبل از این روز امر غریبی مشاهده کردم ، وآن امر این است که : دیدم جماعتی جنازه ای را آوردند در این قبرستان دفن کردند در فلان موضع ، ورفتند . پس چون ساعتی گذشت بوی خوشی شنیدم که از بوهای این نشأه نبود ، متحیّر ماندم ، به راست و چپ خود نظر کردم تا بدانم که این بوی خوش از کجا آمد ، که ناگاه دیدم جوان خوش صورتی در لباس ملوك است می رود نزد آن قبر ، پس رفت تا رسید به آن

قبر . من تعجب بسیار کردم از آمدن او نزد آن قبر ، پس چون نشست نزد آن قبر دیدم مفقود شد ، گویا داخل در قبر شد .

پس از این واقعه زمانی نگذشت که ناگاه بوی خبیثی شنیدم که از هر بوی بدی پلیدتر بود ، پس نگاه کردم دیدم سگی می رود بر اثر آن جوان . تا رسید به آن قبر و پنهان شد . پس من در تعجب شدم و در حال تعجب بودم که ناگاه آن جوان بیرون آمد ، بد حال و بد هیئت ، با بدن مجروح ، واز همان راهی که آمده بود برگشت .

من عقب او رفتم و از او خواهش کردم که حقیقت حال را برای من بگوید . گفت : من عمل صالح این میت بودم و مأمور بودم که در قبر با او باشم ، که ناگاه این سگی که دیدی آمد ، واو عمل غیر صالح او بود. من خواستم او را از قبر بیرون کنم تا وفا کنم به حق صحبت او ، آن

سگ مرا دندان گرفت و گوشت مرا کند ، ومرا مجروح کرد چنانچه می بینی ، ومرا نگذاشت که با او باشم ، دیگر نتوانستم در قبر با او بمانم بیرون آمدم و او را واگذاشتم .

چون عارف مکاشف این حکایت را برای شیخ نقل کرد شیخ فرمود : راست گفتی فنحن قائلون بتجسّد الاعمال وتصوّرها بالصوره المناسبه بحسب الأحوال یعنی ما به تجسّم اعمال و صورت یافتن آن به صورت مناسب با حالات معتقدیم»(۱).

حکایت دوم :

از مرحوم آیه الله سید جمال الدین گلپایگانی نقل شده است که

می فرمود : «اساتید اخلاق و سیر و سلوک من به من دستور داده بودند که شبهای پنجشنبه و جمعه بروم در قبرستان تخت فولاد اصفهان و در عالم مرگ وارواح تفکر کنم . عادت من این بود که شب پنجشنبه و جمعه می رفتم و مقدار یکی دو ساعت بین قبرها و در مقبره ها حرکت می کردم و تفکر می نمودم و بعد چند ساعت استراحت نموده ، وسپس برای نماز شب و مناجات بر می خاستم و نماز صبح را می خواندم و پس از آن به اصفهان می آمدم .

می فرمود : شبی از شبهای زمستان هوا سرد بود و برف می آمد ، من به قبرستان تخت فولاد رفتم ، به یک حجرهای رفتم تا چند لقمه ای غذا بخورم و استراحت کنم ، در این حال جنازهای را از اصفهان آورده در آن مقبره گذاردند ، وشخصی مشغول تلاوت قرآن شد تا اینکه صبح آمده و جنازه را دفن نمایند .

پاورقی

(۱) «منازل الآخره» ص۵۳ ۵۴ .

من همین که دستمال را باز کرده و می خواستم مشغول غذا خوردن شوم ، دیدم که ملائکه عذاب آمدند و مشغول عذاب کردن شدند ، چنان گرزهای آتشین بر سر او میزدند که آتش به آسمان زبانه می کشید ، وفریادهائی از این مرده بر می خاست که گوئی تمام این قبرستان عظیم را متزلزل می کرد ، وقاری قرآن هیچ اطلاع نداشت و آرام بر سر جنازه نشسته و به تلاوت مشغول بود .

من از مشاهده این منظره از حال رفتم ، بدنم لرزید ، رنگم پرید ، اشاره کردم به

صاحب مقبره که در را باز کن من می خواهم بروم ، زبانم قفل شده بود ، گفت : آقا هوا سرد است ، در بین راه گرگ هست . به ناچار خارج شده و با سختی زیاد خود را به اصفهان رساندم و تا یک هفته مریض بودم»(۱).

این دو نمونه برای تذکر و عبرت کافی است . واز این داستانها درباره کسانی که مقیّد به زیارت قبور بوده و عبرتهای بزرگی بدست آورده اند در طول تاریخ و در کتابهای مربوط به معاد بسیار زیاد وجود دارد .

سعدی گوید :

پاورقی

(۱) «معاد شناسی» ج۱ ، ص۱۴۰ . آنچه نقل شد همراه با تلخیص بود ، در آن کتاب چند نمونه دیگر شبیه به حکایت فوق نیز وجود دارد .

نشاط جوانی ز پیران مجوی

که آب روان باز ناید به جوی

چو دوران عمر از چهل در گذشت

مزن دست و پا کآبت از سر گذشت

بباید هوس کردن از سر بد

که دور هو سبازی آمد بسر

کسانی که دیگر به غیب اندرند

بیایند و بر خاک ما بگذرند

دریغا که فصل جوانی برفت

به لهو و لعب زندگانی برفت

دریغا که مشغول باطل شدیم

ز حق دور ماندیم و غافل شدیم

جوانا ره طاع امروز گیر

که فردا جوانی نیاید ز پیر

دو بیتم جگر کرد روزی کباب

که می گفت گویندهای با رَباب:

دریغا که بی ما بسی روزگار

بروید گل و بشکفد نوبهار

بسی تیر ودی ماه و اردیبهشت

بر آید که ما خاک باشیم و خشت(۱)

الثانی : أنّ الإنسان یری من کان ...

یکی دیگر از فایدههای بسیار مهم زیارت قبور که به زائر برمی گردد ایجاد رغبت در دین است . زیرا وقتی زائر به قبرستان می رود می بیند افراد ثروتمند و کسانیکه پادشاهان دنیا

بودهانـد هیـچ کس نزد قبر آنـان نمی رود ، و قبر آنان منـدرس بوده و کسـی برای آنان دعا یا ترحمی نـدارد . اما قبور علما و افراد صالـح و متدین مورد توجه و رغبت مردم بوده و به زیارت آن می روند . پس معلوم می شود که دین و عمل صالح حتی در این دنیا بر حکومت و پادشاهی دنیا ترجیـح دارد تا چه رسد به آخرت . و نتیجه آنکه شـخص زائر رغبت به دین و علم پیدا کرده و علاقه به دنیا از دل او کنده می شود .

فخر رازی نیز در تفسـیر خـود گویـد : «إنّ النـاس یزورون قبور الشـهداء ویعظمونهـا...»(۲) مردم همیشه قبور شـهداء را زیـارت نموده و آنها را تعظیم می نمایند .

سعدی گوید :

پاورقی

(۱) «بوستان سعدی» ص۱۸۶ .

(۲) «التفسیر الکبیر» ج۴ ، ص۱۶۵ .

خبر داری ای استخوانی قفس

که جان تو مرغی است نامش نَفَس

چو مرغ از قفس رفت و بگسست قید

دگر ره نگردد به سعی تو صید

نگه دار فرصت که عالَم دمی است

دمی پیش دانا به از عالَمی است

سکندر که بر عالَمی حکم داشت

در آن دم که بگذشت وعالم گذاشت

میسّر نبودش کز و عالَمی

ستانند و مهلت دهندش دمی

برفتند و هرکس درود آنچه کِشت

نماند بجر نام نیکو و زشت(۱)

الثالث : أنّ الإنسان قد یعرف ...

سومین فایدهای که فخر رازی برای زیارت قبور ذکر نموده است یک فایده اعتقادی است . توضیح این فایده آنست که انسان بـا دلیلهای عقلی می دانـد که خداونـد متعال واجب الوجود و علت بر تمام موجودات بوده و قـدرت او عام است و شامل تمام موجودات می شود بطوری که «لا مؤثّر فی الوجود الا الله تعالی» .

وتمام موجودات دیگر ممکن الوجود و معلول او هستند ، و هر معلولی ربط محض و کاملاً وابسته به خدای متعال است . پس دلیل عقلی می گوید تمام موجودات مقهور قدرت و ربوبیت الهی هستند . ولی می بیند بسیاری از مردم فریفته مال و قدرت و حکومتهای دنیا شده و در برابر خداوند متعال هیچگونه تواضع و فروتنی ندارند ، وآنچه را انسان می بیند بر خلاف آن چیزی است که دلیل عقلی بر آن راهنمائی می کرد . اما وقتی انسان به زیارت قبور می رود می بیند همه طاغوتها و پادشاهان و ظالمان که خود را تحت قدرت الهی ندانسته و مطلق العنان بوده اند اکنون اسیر خاک شده و همه آنان مقهور قدرت الهی هستند .

پاورقی

(۱) «بوستان سعدی» ص۱۸۸ .

پس زیارت قبور باعث می شود که آنچه را انسان با دلیل عقلی بدست آورده بود تقویت شود ، وحسّ انسان به کمک و تأیید دلیل عقلی و اعتقادات بشتابد . در اینجا این نکته قابل توجه است که فایده اول و دومی که فخر رازی ذکر نمود جنبه اخلاقی داشتند اما این فایده سوم جنبه اعتقادی دارد . واین سؤال به ذهن می آید که اعتقاد از اهمیت بیشتری برخوردار است ، پس لازم بود که فایده سوم به جای فایده اول ذکر می شد وفایده اخلاقی پس از آن ذکر می شدند . اما نباید از یاد برد که اعتقادات گرچه مقدم بر اخلاق هستند اما اخلاق مقدمه برای اعتقادات می باشد ، واز طریق اخلاق به اعتقادات می توان پی برد . واگر شخصی واقعاً به تمام مسائل

اخلاقی پای بند باشد حتماً اعتقادات او مستحکم خواهد شد ، و اگر کسی در مسائل اخلاقی دچار ضعف و فتور و سستی گردد حتماً اعتقادات او نیز متزلزل خواهد شد. بهرحال رابطه اخلاقی با اعتقادات یک رابطه متقابل می باشد به همین جهت مقدم داشتن مسائل اخلاقی بر مباحث اعتقادی اشکالی نداشته بلکه عین صواب است .

الأول : أنّ نفس الزائر ...

فخر رازی در اینجا سه فایده برای اموات ذکر کرده است . با زیارت قبور علاوه بر فایده ها و نتایجی که متوجه زیارت کننده می گردد سه فایده نیز شامل میت یا شخص زیارت شده می گردد .

فایده اول : آنست که هنگامی که زائر مشغول دعا و تضرع به خدا است همه حجاب های ظلمانی از او برطرف می گردد و نور جمال و جلال الهی را مشاهده می کند . و چون این دعا و تضرع زائر نزد قبر میت می باشد پس نفس زیارت کننده ارتباط محکمی با نفس آن میت پیدا می کند و در اینصورت انواری که از عالم قدس الهی به روح زائر می رسد به روح آن میت نیز منعکس شده و او نیز از آن بهره می برد ، مثل آنکه نور خورشید به آینه بتابد و از آن آینه به محل خاصی از سقف منعکس گردد . ودر حدیث آمده است که : «إنّ اعمالکم تعرض

علی عشائرکم وأقاربکم من الموتی»(۱) اعمال شما بر اموات از خویشاوندان شما عرضه می گردد . بنابر این وقتی زائر نزد قبر یک میت مشغول دعا باشد حتی اگر چه برای خودش دعا کند نه برای میت باز

هم آن دعا برای میت مفید بوده و او از آن دعا بهره مند خواهد شد .

الثانی : انّ النفس المفارقه ...

فایـده دوم : وقتی نفس زائر با نفس میت ارتباط پیـدا کرد همانند دو آینه متقابل خواهند بود که شـعاع از هر کدام در دیگری منعکس خواهد شد و هر چه که در یکی از آنها تجلی کرده است در دیگری نیز متجلی خواهد شد .

در فایـده اول بحث دربـاره کمـال نفس زائر بود و اینکه هنگام دعا و تضـرع شـعاع از نفس زائر به نفس میت افاضه می شود ، ومقصود از شـعاع همـان شـعاعی است که بر اثر دعـا و تضـرع در نفس زائر پدیـد آمـده است . اما در فایـده دوم بحث درباره کمال نفس زائر و مزور هر دو می باشد ، وآنها مثل دو آینه صیقلی متقابل می باشند که هر چه در هر کدام نقش بسته است به دیگری سـرایت می کنـد . در فایـده اول تنهـا بحث از انعکـاس شـعاع از زائر به مزور بود ، ولی در این فایـده بحث از انعکاس شعاع از هر کدام به دیگری است . ودر فایده اول فقط هنگام تضـرع و دعای زائر را مورد بحث قرارداده است اما در این فایده دوم بحث از هنگام زیارت نیست بلکه هر شعاع و علمی که در هر کدام هست به دیگری سرایت می کند .

پاورقی

(۱) «التذکره فی احوال الموتی واُمور الآخره» ج۱ ، ص۷۹ .

بیضاوی در تفسـیر خود میگویـد : «انّ الجواهر القدسـیه کالمرایا المتقابله»(۱)، جوهرهـای مجرد و غیر جسـمانی مثل آینه های متقابل می باشند . زیرا معنای مقابله آنست

که بین باصر و مبصر حجاب نباشد(۲) و بین مجردات هیچ حجابی نیست و هیچکدام از مجردات حجاب دیگری نمی شوند(۳). بنابر این هنگام زیارت و وقوع ارتباط بین نفس زائر و مزور هر دو از یکدیگر استفاده خواهند نمود .

سپس فخر رازی به آیه شریفه «وأما إن کان من أصحاب الیمین فسلام لک من أصحاب الیمین»(۴) استناد جسته است ، ومقصود این است افرادی که از اصحاب الیمین هستند از هر کدام به دیگری سلام می رسد ، وآنان را مقابل یکدیگر قرار داده بطوریکه هر یک از آنان از دیگری بهره می جویند مثل آیه شریفه «الا قیلاً سلاماً سلاماً»(۵). ودر تفسیر این آیه شریفه اختلاف است که هنگام این سلام وقت مردن است یا وقت قیامت ، ونیز خطاب در «لک» به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) است یا به همان شخصی که از اصحاب الیمین بوده است . واز آیه استفاده می شود که پیامبر اکرم ما فوق اصحاب الیمین است(۱).

پاورقی

(۱) «أنوار التنزیل» ج۲ ، ص۵۵۹ .

(۲) «مجموعه مصنفات شیخ اشراق» ج۲ ، ص۱۳۴ .

(۳) همان مدرک ، ج۲ ، ص ۱۴۰ .

(۴) سوره واقعه : آیه ۹۰و۹۱ .

(۵) سوره واقعه : آیه ۲۶ .

فخر رازی ذیل این آیه شریفه در تفسیر خود بصورت مفصل به بحث از آن نپرداخته است ، ولی در تفسیر سوره والفجر گوید : «انّ اللارواح الشریفه القدسیه تکون کالمرایا المصقوله ، فإذا انضم بعضها إلی البعض حصلت فیما بینها حاله شبیهه بالحاله الحاصله عند تقابل المرایا المصقوله من انعکاس الأشعه من بعضها علی بعض ، فیظهر فی کلّ واحد منها ما ظهر فی کلّها

، وبـالجمله فيكون ذلك الانضـمام سـبباً لتكامل تلك السـعادات ، وتعاظم تلك الـدرجات الروحانيه ، وهـذا هو المراد من قوله تعالى (وأمّا إن كان من أصحاب اليمين فسلام لك من أصحاب اليمين)(۲) وذلك هو السعاده الروحانيه»(۳).

يعنى روحهـاى شـريف قدسـى مثـل آينه هاى صـيقلى مى باشـند ، بطورى كه وقتى بعضـى از آنها ضـميمه به بعض ديگر شود حالتى شبيه آينه هاى متقابل پديـد مى آيـد ، كه شـعاع از هر كدام به ديگرى سـرايت مى كند پس در هر كدام ظاهر مى شود همه آنچه در ديگرى ظاهر شـده است . خلاصه آنكه اين انضـمام سـبب تكامل آن سـعادتها شـده و درجات روحانى هر كدام بالا مى رود و همين مقصود از آيه شـريفه (وأمّا إن كان من أصـحاب اليمين فسـلام لك من أصـحاب اليمين)(۱) «پس اگر از اصحاب يمين باشد پس درود اصحاب اليمين بر تو باد» مى باشد و اين همان سعادت روحانى است .

پاورقى

(۱) رجـوع شود به «تفسـير ابو الفتوح رازى» ج۱۱ ، ص۲۹ ; «الجـامع لاحكام القرآن» ج۱۷، ص۲۳۳ ; «التفسـير الكبير» ج۲۹ ، ص۲۰۲ .

(۲) سوره واقعه : آيه ۹۰و۹۱ .

(۳) «التفسير الكبير» ج۳۱ ، ص۱۷۹ .

الثالث : انّ النفس المفارقه قد حصل ...

سومين فايـدهاى كه فخر رازى ذكر كرده اين است كه : نفس مزور (ميت) مفـارق از مـاده است ، ونفس زائر مقـارن مـاده مى باشد . وهركدام از اين دو نفس از جهتى كاملتر از ديگرى ميباشد .

امـا نفس مفـارق از اين جهت كه ديگر مشـغول به تـدبير بـدن نمى باشـد هيـچ مانعى از فراگيرى همه علوم و معارف نـدارد و معارف در آن نفس نقش مى بندند ، ودر آن تجلى مى

نمایند . در این دنیا ماده حجاب می باشد اما وقتی که نفس از بدن جدا میشود دیگر حجابی نداشته و لذا معارف در آن متجلی می شوند .

واما نفس مقارن با بدن (نفس شخص زائر) چون همراه با ماده است هنوز می تواند تکامل پیدا کند ، زیرا تکامل نوعی حرکت است و هر حرکتی احتیاج به قوه و استعداد و حامل حرکت دارد و این از خصوصیات ماده است و لذا در عالم قیامت اگر ماده به معنای حامل قوه و استعداد وجود نداشته باشد حرکت نیز نخواهد بود ، گر چه تکامل برزخی از مسلمات بوده و آنهم به جهت اینکه نوعی بدن مثالی یا برزخی که حامل قوه باشد در آنجا قابل تصور است . بهر حال چون نفس زائر مقارن با ماده است می تواند تکامل پیدا کند و یک کمالات کسبی را بدست آورد که نفس مزور نمی تواند بدست آورد ، زیرا نفس مزور مفارق از ماده بوده و این تکاملی را که نفس زائر دارد او ندارد هر چند شاید تکامل دیگری برای او قابل تصور باشد .

پاورقی

(۱) سوره واقعه : آیه ۹۰و۹۱ .

وقبلاً در فصل دوم ثابت شد که نفس عالم به جزئیات است ، بنابر این نفس مفارق حتی پس از مرگ نوعی ارتباط با ماده بدن داشته و عالِم به آن می باشد . پس وقتی که زائر نزدیک آن قبر برود آن نفس مفارق از آمدن این شخص زائر با خبر شده و این دو نفس هر دو با این اجزاء خاکی داخل قبر ارتباط پیدا می کنند ، وبدن میتی که در

قبر است وسیله ارتباط و جمع شدن این دو نفس می باشد ، پس کمالات هر کدام به دیگری سرایت می کند .

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹